

سرمقاله

سیاهچال یا "هتل" اوین!

"مرگ اکبر محمدی در ۸ مرداد ماه امسال در زندان اوین و به فاصله کوتاهی از آن، جان‌باختن فیض‌الله مهدوی در زندان رجائی شهر، بار دیگر توجه افکار عمومی را به شرایط دهشتناک زندان‌های جمهوری اسلامی و اعمال وحشیانه دژخیمان رژیم در زندان‌ها در حق زندانیان سیاسی جلب نمود. اکبر محمدی و فیض‌الله مهدوی در حالی در زندان جان باختند که در اعتراض به شرایط زندان و چگونگی برخورد رژیم با آنها دست به اعتصاب غذا زده بودند و این درست در حالی بود که دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی می‌کوشید زندان را "هتل" و سلول انفرادی را "سوئیت" جلوه دهد."

صفحه ۲



تصویری از

"هتل" اوین

سیاهچال مخوفی که هر دو رژیم جنایتکار و وابسته به امپریالیسم سلطنت پهلوی و جمهوری اسلامی هزاران هزار تن از انقلابیون را در آن به حبس و بند و شکنجه کشیده و در خون نشانده‌اند

در این شماره می‌خوانید:

۴ گفتگوی تلویزیون پویش با رفیق فریبرز سنجرس

۵ "اورانیوم تهی‌شده"، هدیه دیگری از امپریالیست‌ها!

۸ در حاشیه سفر خاتمی به آمریکا

۹ با یاد و خاطره سمیل تعهد، معلم مبارز، صمد بهرنگی

۱۰ درآمدهای نجومی ادارات جاسوسی خصوصی

نامیدی آمریکا از کارآیی

۱۱ "دمکراسی" در عراق و توسل به شیوه‌های غیردمکراتیک

۱۲ تلاش دولت اسپانیا برای محو خاطره مبارزین از تاریخ این کشور!

۱۳ نکات از تاریخ جنبش سندیکانی در صنعت نفت عراق (ترجمه)

۱۵ نگاهی به فیلم "یک حقیقت نامناسب"

۱۷ "مقدمه‌ای بر احیای سوسیالیسم" (قسمت دوم)

۱۸ ستون آزاد

۲۰ ترجمه انگلیسی خلاصه‌ای از سرمقاله پیام فدایی

سیاهچال یا "هتل" اوین!

مرگ اکبر محمدی در ۸ مرداد ماه امسال در زندان اوین و به فاصله کوتاهی از آن، جانباختن فیض‌الله مهدوی در زندان رجائی شهر، بار دیگر توجه افکار عمومی را به شرایط دهشتناک زندان‌های جمهوری اسلامی و اعمال وحشیانه دژخیمان رژیم در زندان‌ها در حق زندانیان سیاسی جلب نمود.

اکبر محمدی و فیض‌الله مهدوی در حالی در زندان جان باختند که در اعتراض به شرایط زندان و چگونگی برخورد رژیم با آنها دست به اعتصاب غذا زده بودند و این درست در حالی بود که دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی می‌کوشید زندان را "هتل" و سلول انفرادی را "سوئیت" جلوه دهد.

با توجه به افشاگری‌های زیاد در رابطه با جانباختن این دو زندانی، به خصوص در خارج از کشور، دست‌اندرکاران زندان‌های جمهوری اسلامی به تکاپو افتاده‌اند تا با سرهم‌بندی کردن یک سری دروغ، افکار عمومی را نسبت به این جنایات منحرف و توجیه نمایند. در همین رابطه سهراب سلیمانی مدیر کل زندان‌های استان تهران در گفتگویی با خبرگزاری "ایلنا" ضمن تأیید خبر مرگ اکبر محمدی مدعی شد که نامبرده "به بهداری زندان منتقل و تحت درمان قرار می‌گیرد اما به اصرار خودش دوباره به بند منتقل می‌شود" و در آنجا دچار ایست قلبی می‌گردد. هرچند چنین توصیفی در

مورد علت جانباختن محمدی مضحک است اما مضحک‌تر از این، ادعای مسئولین زندان رجائی شهر در مورد مرگ فیض‌الله مهدوی می‌باشد که مدعی شدند که گویا فیض‌الله در حمام زندان با لباس‌های خودش! خود را حلق‌آویز کرده است!!

البته در مورد محمدی در سایت‌های اینترنتی گزارشی آمده است که دروغ مسئولان ذریبند جمهوری اسلامی را برملا می‌سازد. در این گزارش تصریح می‌شود که وقتی که او را از بهداری به بند باز گرداندند اکبر به دوستانش می‌گوید که شخصی به نام مومنی در بهداری زندان به او گفته است: "اگر اینجا مثل سگ جان بدی، توجهی به تو نمی‌کنیم".

انعکاس این واقعیات در سطح جامعه و افشاء دروغ‌های مسئولان زندان و بالا گرفتن رسوایی رژیم در مورد آنچه در زندان‌هایش می‌گذرد بالاخره مدیر زندان اوین را بر آن داشت تا با ترتیب‌دادن گفتگویی با خبرگزاری "ایسنا" خود به میدان آمده و بکوشد با تکیه بر این ادعا که دروغ هرچه بزرگ‌تر باشد باورش راحت‌تر است جهت لاپوشانی شرایط غیرانسانی حاکم بر زندان‌های جمهوری اسلامی مشتی دروغ‌های بزرگ ارائه داده و به خیال خود به این وسیله تصویر زندان را در ذهن مردم اصلاح نماید!

مدیر زندان اوین جهت حقنه‌کردن دروغ‌های خود به مردم مبادرت به ساختن سناریویی نمود که طی آن

زندانی به "مدجو" تغییر نام یافته و چنین جلوه داده می‌شود که "مدجو" در جستجوی "مدد" و جهت کسب کمک و مداوای دردهای خود به سوی زندانبانان آمده است. آنگاه برای تکمیل این سناریوی خیالی، سیاهچال اوین هتل نامیده شد و نامبرده در نقش یک صاحب مهمان‌خانه با وقاحت تمام مدعی می‌شود که "مدجویان برای ما حکم مهمان را دارند" و چون می‌داند که وجود سلول‌های انفرادی و نگهداری زندانی در این سلول‌ها به مدت‌های طولانی واقعیتی است که در سطح جامعه منعکس شده است در این مصاحبه مدعی می‌شود که "سلول انفرادی" هم دیگر در اوین وجود ندارد چرا که سلول‌های انفرادی به "واحدهای تک نفره" ۱۲ متری با امکانات ویژه و کامل "از جمله حمام، دستشویی، محل پذیرایی و محل اسکان" تبدیل شده است.

مدیر زندان اوین که خود به خوبی به دلایل ترتیب دادن این مصاحبه آگاه است و می‌داند که اتفاقاً اکبر محمدی بدلیل عدم توجه و رسیدگی بهداری اوین جان باخته است و در برخی از گزارشات تأکید شده که او را مورد ضرب و شتم قرار داده و دهانش را با چسب بسته بودند در مصاحبه مزبور می‌گوید: اولاً "اداره بهداشت و درمان اوین دارای یک بیمارستان ۴۸ تختخوابه مشتمل بر دو اتاق جراحی، بخش بستری مردان، زنان، آزمایشگاه، تزریقات و پانسمان، رادیولوژی، سونوگرافی، اورژانس،

دندان پزشکی، فیزیوتراپی... است و ثانیاً "برخورد فیزیکی با مدجو ممنوع است". نامبرده ضمن تکذیب هرگونه "تنبیه فیزیکی" زندانی یا به قول او "مدجو"، زندانبانان را تعدادی "روانشناس داخلی" که از "نیروهای اول انقلاب" بوده و در "بطن انقلاب بزرگ" شده‌اند می‌نامد. به این ترتیب، مدیر زندان اوین خود نیز منطقاً باید یکی از "نیروهای اول انقلاب" باشد که در طول حیات جمهوری ننگ و نکبت رشد کرده است یعنی یکی از همان پاسدارهای لمپن و جنایتکاری که در دهه ۶۰ در زندان‌های جمهوری اسلامی خون هزاران کمونیست و مبارز را بی‌مهابا به زمین ریختند و شرایط جنایت‌باری را در زندان‌ها حاکم ساختند. با چنین سابقه‌ای اکنون او در نقش "روانشناس" احمقی ظاهر می‌شود که فکر می‌کند با تغییر نام پدیده‌ها ماهیت آنها نیز تغییر خواهد کرد. او با اطمینان از قبول سناریوی خودساخته‌اش در افکار عمومی تصور می‌کند که با "مدجو" نامیدن زندانی و "روانشناس" خواندن زندانبان و "هتل" جلوه دادن اوین به خیال خام خود رسوایی‌های جمهوری اسلامی در زندان‌هایش را پاسخ داده است. وی درست همچون ابله‌ای که خود نیز دروغ‌های خودساخته‌اش را باور کرده است در خاتمه با تبختر باورنکردنی مدعی می‌شود که "هتل" را نباید خودمان تعریف کنیم، بلکه باید مسافر و ناظر تعریف کنند".

جالب است که هنوز رسانه‌ها فرصت نیافته بودند که سناریوی بیشرمانه و دروغین مدیر زندان اوین را در همه جا بپراکنند که یکی از زندانیان زندان اوین به نام اکبر موسوی خوئینی که حدود ۳ ماه است در بازداشت بسر می‌برد و جهت شرکت در مراسم چهلم مرگ پدرش، از زندان به مسجدی که مراسم در آنجا برگزار می‌شد آورده شده بود در مقابل در

مسجد و رو به جمعیت فریاد می‌زند که: "من شب‌ها با دستبند و پابند می‌خوابم" و در ادامه می‌گوید "بازجوها مرا تحت فشار قرار داده‌اند تا خطاب به مقامات عالی‌رتبه کشور توبه‌نامه بنویسم". این موضوع در مطبوعات رژیم در حالی منعکس شده که در ضمن گزارش شده است که "آثار کبودی بر گردن و شکستگی در سرش کاملاً مشهود بود".

البته همانطور که می‌دانیم چنین امری انعکاس فریاد اعتراض زندانی‌ای است که به هر دلیل رژیم او را به عنوان زندانی سیاسی به رسمیت می‌شناسد و به او امکان می‌دهد که برای شرکت

در مراسم چهلم مرگ پدرش از زندان به مسجد برود. یعنی این فریاد اعتراض یکی از همان زندانیانی است که جمهوری اسلامی می‌کوشد کل زندانیان سیاسی در ایران را در وجود آنها محدود و با آنها بشناساند. در حالیکه زندانیان سیاسی دیگر را یا به عنوان زندانی سیاسی تلقی نمی‌کند و یا اساساً وجودشان را انکار می‌نماید. چنین است که صدای فریاد صدها مبارز ترک، کرد، عرب و بلوچ که در زندان‌های مناطق مختلف ایران در بدترین شرایط نگهداری می‌شوند و صدای صدها کارگر مبارزی که در اعتراض به شرایط کار و زیست خود به اعتصاب برخاسته و بوسیله

نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی با وحشیگری تمام سرکوب و بازداشت شده‌اند و همچنین صدای فریاد صدها دانشجوی مبارز که کسی از سرنوشت‌شان خبردار نیست به گوش کسی نمی‌رسد.

واقعیت این است که علیرغم همه دروغ‌پردازی‌های دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی و تلاش جهت هتل نامیدن سیاهچال‌های رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی، بر زندان‌های کشور شرایطی بس غیرانسانی حاکم است و مرگ اکبر محمدی و فیض‌الله مهدوی تنها گوشه کوچکی از این واقعیت را در مقابل دید همگان قرار داده است. و

دروغ‌پردازی‌های مدیر کل سیاهچال اوین در "هتل" خواندن زندان مزبور تغییری در آن ایجاد نمی‌کند. همین واقعیت اما وظیفه بس بزرگتری را در مقابل نیروهای مبارز و انقلابی قرار می‌دهد تا بکشند هرچه گسترده‌تر شرایط زندان‌های جمهوری اسلامی را شناخته و آنرا افشاء نمایند و به این وسیله صدای اعتراض صدها انقلابی و مبارز گمنام در زندان‌های سراسر کشور که در وحشیانه‌ترین شرایط بسر می‌برند را به گوش جهانیان برسانند. ■

یاد و خاطره سمبل تعهد،

معلم مبارز، صمد بهرنگی

بقیه از صفحه ۱۰

حشمت، بابات میگفت چیزهایی در این قصه‌هاست، میتوانی یه کمی راجع به این "چیزا" برایمان بگویی؟

تا آنجایی که من فهمیدم داستان برای کودکان است ولی عمقش اینقدر بزرگ است که خیلی زیادتر از این چیزهاست وقتی توی بحر داستانهایش میروی متوجه میشوی که بیشتر تضاد طبقاتی را میخواست نشان بدهد به مردم، بنظر من داستانهاش دردی که خودش دیده و داشته که به شکل داستان بیانش کرده است وقتی آدم آنها را میخواند، جامعه را یک تعداد اندک پولدار، ظالم و یک تعداد زیاد مردم بی‌پول و یا کم‌پول محتاج صاف و صادق، حس میکند. قهرمانان داستانهای صمد، سعی میکنند تلاش میکنند از دست مردم ظالم خلاص شوند و حقشان را بگیرند، گرچه مشکلات زیادی سر راهشان قرار داشته باشد، مثل کوراوغلو، ماهی سیاه کوچولو، پسرک لبو فروش، بیست و چهار ساعت در خواب و بیداری، و الا آخر... دیگر اینکه،

صمد برای بچه‌ها اهمیت زیادی قابل است، میخواهد بچه‌ها همه چیز را صاف و روشن بنگرند، آنطوریکه میباشد به آن نگاه کنند، یعنی اینکه به واقعیت مسئله پی ببرند مثل حکایت دانه برف و یک هلو و هزارهلو... و بلاخره، از کتابهای صمد به این نتیجه میرسیم که خوب، خوب است در همه جا و بد، بد است در هر کجا، صف ظالمین و مردم زیادی که در حقشان ظلم شده، رو در روی هم، در حال کشمکش هستند.

با سپاس از اینکه دعوت مرا به این گفتگو پذیرفتی، در انتها اگر صحبت خاصی داری، بفرما.

در آخر میخواهم گپ خودم را با کلامی از آقای بهرنگی تمام بکنم: "مرگ خیلی آسان میتواند الان به سراغ من بیاید، اما من تا میتوانم زندگی کنم نباید به پیشواز مرگ بروم. البته اگر یک وقت ناچار با مرگ روبرو شدم که میشوم - مهم نیست. مهم این است که زندگی یا مرگ من، چه اثری در زندگی دیگران داشته است..." واینکه، من با ایمان به راه این معلم بزرگ، براحتی میتوانم بگویم که این همان اثریست که نوشته‌های ایشان روی من و جوانهایی مثل من، بعد از اینهمه سالها داشته است. ■
من هم از شما تشکر میکنم.

پیام فدایی و خوانندگان

ایران

صمد کوچولو وفادارا!

با دروذهای انقلابی!

نامه‌ای که از خارج از کشور پست کرده بودید رسید. باید به اطلاع‌تان برسانیم که فردی که در باره‌اش نوشته بودید را ما نمی‌شناسیم. شاد و پیروز باشید.

آلمان

ر - ا - ن

با دروذهای انقلابی!

نامه‌تان رسید. متأسفانه نوار ویدئویی از مراسم یاد یاران یاد باد جهت توزیع تهیه نشده است.

دانمارک

ر - م - ر

با سلام‌های مبارزاتی!

نامه‌تان را دریافت کردیم. امکان تهیه برخی از کتاب‌هایی که خواسته‌اید را داریم. در مورد چگونگی پیشبرد این امر با شما تماس خواهیم گرفت. موفق باشید.

رسیده بودند، امکان رسیدن به آزادی و امکان نهادینه کردن همه آن مطالباتی که مردم ما برایش جنگیدند وجود ندارد. به همین دلیل هم هست که آنچه که به نام انقلاب سیاسی نامیده میشود، اگر به معنی جابجایی قدرت از یک دسته حکومتی به یک دسته دیگر باشد، پاسخگوی تحقق مطالبات مردم ما نیست.

آنچه که خواستها و مطالبات برحق مردم ما را متحقق میکند و به آن پاسخ میدهد، یک انقلاب بزرگ اجتماعی است که متأسفانه این روزها کسانی به نام طرفداری از دموکراسی برعلیه آن سخن میگویند و مردم ما را از بپاخواستن و دست‌زدن به این انقلاب دور میکنند و به این وسیله خاک به چشم مردم ما میپاشند.

تجربه تاریخی نشان داده است که بدون در هم شکستن ماشین سیاسی اقتصادی که بر جامعه حاکم است، بدون نابودی نظام اقتصادی‌ای که بر جامعه حاکم است ما نمیتوانیم در ایران به آزادی و دموکراسی دست پیدا کنیم. و بالطبع اگر میخواهیم به آن مطالبات دست پیدا کنیم باید این گره‌های مسئله را حل کنیم و این مناسبات را از بین ببریم. نابودی این مناسبات هم از طریق جابجایی قدرت بین دسته‌بندی‌های حکومتی امکان‌پذیر نیست، از طریق یک انقلاب بزرگ امکان‌پذیر است. و خوب هر انقلابی هم به طور طبیعی هزینه‌های خاص خودش را دارد.

ولی اگر مردم ما فکر کنند و یک لحظه بیاندیشند که در طول سالهایی که انقلاب جریان نداشته چه هزینه‌های بزرگی را پرداخته‌اند، آموغ خیلی بهتر میتوانند به این اصل پی ببرند که برخاستن و دست‌زدن به انقلاب و مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی به عنوان تنها راه نجات‌شان، اتفاقاً یکی از کم هزینه‌ترین راه‌های رسیدن به آزادی و دموکراسی است.

مجری برنامه: رفیق سنجرى از اینکه وقت‌تان را در اختیار برنامه گذاشتید، سپاسگزاریم.

رفیق سنجرى: با توجه به پایان وقت از همه شما خداحافظی می‌کنم و امیدوارم که شاد و سربلند باشید.

مجری برنامه: خیلی متشکر و ممنون.

گفتگوی تلویزیون پوش با

رفیق فریبرز سنجرى

دادخواهی آن عزیزان را هر سال در "خاوران"هایی که در سراسر ایران پخش شده‌اند فریاد میزنند، خواست مجازات همه دست‌اندرکاران آن جنایت به دست خود مردم از طبیعی‌ترین مطالبات برحق‌شان باشد که البته جز از طریق سرنگونی این رژیم ضدمردمی هم امکان‌پذیر نیست. با این توضیح اجازه بدهید که حالا به پرسش شما برگردم.

بدون شک مبارزه‌ای که در دوره شاه برای رسیدن به آزادی و دموکراسی سازمان یافت و مردم ما و سازمانهای سیاسی مختلف در آن فعالانه شرکت کردند، یکی از خواستها و مطالباتش ایجاد جامعه‌ای آزاد و برابر بود که بالطبع در آن شکنجه، زندان و قتل و کشتار وجود نداشته باشد. این خواستها و مطالبات را در مبارزاتی که از رستاخیز سياهکل شروع شد تا قیام بهمن، ما به روشنی میتوانیم در آن مبارزات ببینیم.

اینکه این خواستها متحقق نشد به طور طبیعی دلیل این امر است که رژیم جانشین رژیم شاه مبارزات مردم ما را سرکوب کرد. و اساساً این رژیم خودش حاصل شکست قیام بهمن بود نه ناشی از نارسایی و نادرستی آن مبارزات. رژیم جمهوری اسلامی را به حق باید جانشین خلف رژیم شاه دانست که برای حفظ آن مناسبات از رو شمشیر بست و برعلیه مردم ما جنگید و در طول ۲۷ سال گذشته هم از هیچ جنایتی کوتاهی نکرده است. در نتیجه تجربه قیام بهمن، تجربه مبارزات مردم ما که با مبارزات خودشان رژیم شاه را سرنگون کردند اما به آزادی و دموکراسی و به جامعه‌ای که در آن قتل و کشتار و زندان و شکنجه وجود نداشته باشد نرسیدند، دقیقاً این واقعیت را در مقابل همه قرار داد که بدون رفتن به ریشه، بدون نابودی آن مناسبات اجتماعی اقتصادی‌ای که رژیم سلطنت و جمهوری اسلامی هر دو به شکلی و در لفافه‌ای در جهت حفظ آن میکوشیدند و به وسیله آن اصولاً به قدرت

توضیح: در سالگرد کشتار وحشیانه زندانیان سیاسی در سال ۶۷، به همت تعدادی از "یاران و فعالین مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی" برنامه‌ای تلویزیونی‌ای ویژه پخش ماهواره‌ای به سوی ایران تدارک دیده شده بود که در سپتامبر سال ۲۰۰۶ پخش شد. دست‌اندرکاران این برنامه مصاحبه‌ای با رفیق سنجرى داشتند که پیام فدائی متن آن را در زیر در اختیار خوانندگان خود قرار می‌دهد.

مجری برنامه: رفیق سنجرى درود بر شما، اگر صدای ما را دارید لطفاً با توضیحی از فعالیتهای مبارزاتی خود برای ما توضیح بدهید که آیا به نظر شما در واقع مبارزه علیه سرکوب، شکنجه و اعدام در نظام جمهوری اسلامی در تداوم مبارزه دهه ۵۰ است؟ و اینکه اصولاً ما با چه جامعه‌ای و با چه ویژگی‌هایی نیاز داریم تا بتوانیم دیگر با سرکوب و شکنجه مخالف سیاسی- نظری روبرو نباشیم؟

رفیق سنجرى: با سلام به بینندگان عزیز تلویزیون شما و سپاس از رفقای که کار سازماندهی این برنامه تلویزیونی را به عهده دارند، از آنجا که این برنامه به خاطر گرامیداشت یاد زندانیان سیاسی دهه ۶۰ است که به دست جنایتکاران حاکم بر ایران وحشیانه به قتل رسیدند، قبل از هر چیز اجازه بدهید که از طرف خودم و چریکهای فدایی خلق یاد و خاطره تمامی مبارزین و کمونیستهایی که در طول آن سالها به وسیله جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند را گرامی بدارم. بخصوص یاد و خاطره جانبازان گرانقدر قتل عام سال ۶۷ که به دستور خمینی و دیگر سردمداران جمهوری اسلامی به قتل رسیدند. البته روشن است که برای مردم ما که داغ

گرامی باد خاطره سرخ و تابناک تمامی به خون خفته‌گان راه آزادی و سوسیالیسم!



"اورانیوم تهی شده"

هدیه دیگری از امپریالیست‌ها!

پالین

تحقیقاتی را در زمینه شیوع سرطان های مزمن در کودکان که در دوران جنگ اول در خلیج تحت تاثیر بمباران های آغشته به "اورانیوم تهی شده" قرار گرفته بودند انجام داد. او متوجه شد که شیوع بیماری های سرطان از سال ۱۹۹۰ تا سال ۱۹۹۹ حدود ۲۴۲ درصد بالا رفته و این تازه قبل از تهاجم اخیر بوده است. به خاطر شرایط هرج و مرج در عراق، امروزه فقط بخش کوچکی از سرطان یا نقص جنین که به علت استفاده از سلاح های "اورانیوم تهی شده" اتفاق می افتند، گزارش داده می شوند. اما به هر حال، عکس های بی شماری از کودکانی که بدون مغز بدنیا می آیند و یا امعاء و احشاء داخلی شان از بدنشان بیرون قرار دارد، یا بدون داشتن آلت تناسلی، بدون داشتن ستون فقرات، با دست و پاهای بسیار کوچک، یا با غده های بسیار بزرگ بیرون زده در جایی که باید چشم شان باشد، یا با داشتن فقط یک چشم، یا بدون داشتن دست و پا و حتی بدون داشتن سر، موجود است. تولید نسل با این گونه نواقص الان دیگر خیلی معمولی به شمار می آید. پزشکان، نقایص جنینی این دوران را با دوره بعد از بمباران های هیروشیما و ناگاساکی در جنگ دوم جهانی، مقایسه می کنند.

دکتر احمد هاردان به عنوان مشاور متخصص در سازمان جهانی بهداشت و سازمان ملل و وزیر بهداشت عراق، در رابطه با مستند سازی تاثیرات سلاح های "اورانیوم تهی شده" در عراق در سالهای بین ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۲ اظهار نمود: "من تربیتی دادم که هیاتی به نمایندگی از بیمارستان هیروشیما ژاپن بتواند در عراق حضور یابد و تجارب خود را در مورد امراض ناشی از مواد رادیواکتیو که ما به مرور زمان با آن روبرو خواهیم شد با ما در میان بگذارد. اعضای این هیات به ما گفتند که آمریکا با مسافرت آنها مخالفت کرده و آنها از آمدن به عراق منصرف شده اند. همین طور یک پزشک معروف آلمانی که متخصص سرطان می باشد موافقت کرد که به عراق بیاید ولی بعدا به او گفته شد که اجازه ورود به عراق به او داده نخواهد شد."

دکتر جواد العلی، مدیر پزشکی مرکز غدد شناسی بزرگترین بیمارستان بصره عراق، در یک کنفرانس پزشکی در ژاپن در سال ۲۰۰۳ می گوید: "دو پدیده عجیب و غریبی در بصره بوجود آمده که من قبلا هرگز چنین چیزی را ندیده بودم. اولی پیدایش دو یا سه نوع سرطان مختلف در یک بیمار می باشد. و دومی رشد خوشه ای سرطان در خانواده هاست. بطور مشخص، کودکان در مسمومیت از سلاح های "اورانیوم تهی شده" حساس ترند. درجه جذب این مواد توسط بدن کودکان بمراتب بالاتر است... سرطان در گذشته به ندرت در بین کودکان زیر ۱۲ سال دیده می شد، ولی الان دیگر این امر خیلی معمولی شده است."

در سال ۲۰۰۳، پزشکان ژاپنی در مورد چگونگی تاثیر مواد "اورانیوم تهی شده" تحقیقاتی را در جنوب عراق شروع کردند. در دوران ملاقاتشان، یک بیمارستان محلی روزانه ۶۰۰ کودک را معاینه می کرد که بیشتر آنها دچار عوارض بیماری های ناشی از مسمومیت داخلی بوسیله مواد رادیواکتیو بودند. دکتر یوکو فوجیتا، نایب پروفیسور در دانشگاه کیو در ژاپن می گوید: "به علت جنگ، بین ۵ تا ۱۰ سال آینده، شرایط در عراق بسیار ناامید کننده خواهد بود." دکتر روزالی برتل که جایزه "علوم شناسی" را دریافت کرده است و رهبری کمیسیون پزشکی سازمان ملل را دارد، طی ۳۰ سال گذشته تحقیقات خود را در زمینه تاثیرات "درجه پایین" رادیواکتیو انجام داده است. او کشف کرد که "اورانیوم تهی شده" به DNA آسیب می رساند و باعث تغییرات ناگهانی و غیرمتعادل در سلول های بدن می شود که در نهایت منجر به سرطان می شوند. مهمتر اینکه، این مواد بوسیله مایعات در بدن جذب می شوند و با گردش در بدن به تمام ارگانهای اصلی بدن صدمه می رسانند. او هم چنین کشف کرد که این نوع از مواد رادیواکتیو به طور مشخص می توانند باعث از کار افتادن سیستم ارتباطی بدن شده و منجر به از کار افتادن ارگان های حیاتی بدن شوند. دکتر علیم یعقوب از دانشگاه بصره،

"اورانیوم تهی شده" (Depleted Uranium)، فرآورده ارزان و سمی است که از زباله های پایگاه های انرژی هسته ای و همچنین از کارخانه های بمب سازی بدست می آید. اورانیوم یکی از سنگین ترین عناصر طبیعی در زمین است و "اورانیوم تهی شده" از چنان قدرت مخربی برخوردار است که تانک، ساختمان و پناهگاه های زیرزمینی را به آسانی منهدم کرده، سریعاً محترق می گردد و مردم را زنده زنده می سوزاند.

خاصیت رادیو اکتیویته این ماده بیش از ۴ میلیارد و ۵۰۰ میلیون سال دوام می آورد و باعث سرطان، سرطان خون، آسیب های مغزی، از کار افتادن کلیه و نقص عضو شدید در جنین می شود.

طرح و نقشه سلاح های مجهز "اورانیوم تهی شده" در اسناد پروژه مانهاتان ۱۹۴۳ که اکنون دیگر "غیرمحرمانه" شده است، موجود میباشد. رئیس دانشگاه هاروارد و فیزیکدان معروف جیمز کونانت، گاز سمی ای را در جنگ جهانی اول تولید کرد و پیشنهاد بوجود آوردن سلاح های گاز سمی از زباله های مواد رادیواکتیو از پروژه بمب اتمی در جنگ جهانی دوم را داد. در آن زمان مشخص شده بود که پخش مواد رادیواکتیو که بوسیله بمب هایی که از هوا افتاده، یا توسط وسایل نقلیه زمینی پرتاب شده و یا در میدان جنگ منفجر می شوند، غبار رادیواکتیوی رقیقی را تولید می کند که از تمام پوشش های محافظتی، ماسک ایمنی، فیلتر و پوست نفوذ کرده و ریه و خون را آلوده می کند که باعث کشته شدن فوری و یا ایجاد امراض مختلف می شود. هم چنین پیشنهاد شده بود که از این مواد رادیواکتیوی "غبار مانند" برای آلودگی دائمی زمین، آلودگی منابع آب و سرزمین های کشاورزی، به منظور نابودی جمعیت های آن مناطق استفاده شود. اولین سلاح های حاوی "اورانیوم تهی شده" در سال ۱۹۶۸ برای نیروی دریایی آمریکا ساخته شد. از آن زمان تا به حال این سلاح ها توسط آمریکا به ۲۹ کشور مختلف فروخته شده است.

است. آنها "اورانیوم تهی شده" را در آب، خاک و هوا در عراق و در مردم غیرنظامی پیدا کرده اند. در ماه مه ۲۰۰۲ UMRC صدها نفر از مردمی که عوارض امراض ناشی از رادیواکتیو داشتند را مورد معاینه قرار داد. این شامل اطفالی که با نقص عضو به دنیا آمده بودند هم می شد. به علاوه، دو گروه علمی تحقیقی دیگر هم در ژوئن و اکتبر ۲۰۰۲ به افغانستان فرستاده شدند. این گروه در تحقیقات خود دریافتند که در شهرهای جلال آباد و کابل "اورانیوم تهی شده" باعث افزایش امراض زیادی شده که به علت بالا بودن مقدار تمرکز رادیواکتیوی این مواد که بین ۴۰۰ درصد تا ۲۰۰۰ درصد بالای درجه معمولی می باشد تا به حال در افراد غیرنظامی دیده نشده بود. بدون استثناء، تحقیقات در هر نقطه ای که بمباران شده، نشان از بیماری های مردم آنجا دارد. در افغانستان برخلاف عراق، نتایج تحقیقات UMRC بیانگر این است که درجه تمرکز "اورانیوم تهی نشده" بسیار بالا است. این درجه از تمرکز، بسیار بیشتر از تاثیر "اورانیوم تهی شده" بر قربانیان جنگ در عراق می باشد. د واقع، افغانستان به عنوان محلی برای آزمایش سلاح های "پناهگاه شکن" مورد استفاده قرار داده شده بود. بمب هایی که حاوی مقادیر مترکم تری از اورانیوم بودند. پنتاگون، وزارت دفاع و بخش کنترل کننده سازمان ملل و ارتش و کارخانه های اسلحه سازی همه با هم در تحقیقات UMRC دخالت کرده اند تا جلوی نشر نتایج تحقیقاتشان را بگیرند. آنها تلاش کرده اند که پیگیرانه با پخش اطلاعات غلط بر علیه UMRC، حیثیت علمی کارکنان، پزشکان و آزمایشگاه های آنان را از بین ببرند. UMRC تنها نیست، مری اولسن، متخصص زباله های هسته ای و بیولوژیست در مرکز اطلاعات و تحقیقات هسته ای در واشنگتن دی سی می گوید: "داخل شدن "اورانیوم تهی شده" در بدن، ۱۰۰۰ بار بیشتر از صدمه از عکسبرداری در رادیولوژی می باشد. همچنین تحقیقاتی که در سال ۲۰۰۱ توسط دکتر آلکساندر میلر انجام گرفت نشان می دهد که "اورانیوم تهی شده" یک میلیون بار بیشتر به DNA صدمه ژنتیکی می رساند. در سال ۱۹۹۱ فقط ۴۶۷ نظامی در جنگ ۳ هفته ای خلیج زخمی شده بودند، ولی از ۵۸۰۴۰۰ سربازی که در این جنگ شرکت کرده بودند ۱۱۰۰۰ نفر اکنون مرده اند و تا سال دو هزار، ۳۲۵۰۰۰ نفر تحت برنامه ازکارافتادگی پزشکی دائمی بسر می بردند. به این معنا که در دهه بعدی، ۵۶ درصد از سربازانی که در جنگ اول خلیج شرکت داشتند به بیماری های مختلف مبتلا شده اند. "اورانیوم تهی شده" در نطفه سربازان نیز وجود دارد. در گروه تحقیقی ای در می سی سی پی، از ۲۵۱ سربازی که قبل از شرکت در جنگ خلیج کودکان سالم داشتند، ۶۷ درصد از کودکانشان که بعد از جنگ خلیج بدنی آمده بودند دچار نقص عضو شدید بودند.

سرطان ریه مردند، می گوید: "سازمان سربازان بازنشسته آمریکا از من خواست که در مورد خطر ترکیب "اورانیوم تهی شده" در بدن انسان دروغ بگویم." تیم تحقیقاتی و آزمایشی دکتر دوراکویچ از "مرکز تحقیقی پزشکی اورانیوم" در اکتبر ۲۰۰۳ سفر ۳ هفته ای را در ۱۰ شهر عراق از جمله بصره، بغداد و نجف برای تحقیق انجام داد. او گفت که آزمایشات اولیه نمونه برداری از هوا، خاک و آب نشان داد که مقدار مواد رادیواکتیو صدها و هزاران بار از سطح معمولی بیشتر هستند. دکتر دوراکویچ به مجله تایمز ژاپن گفت: "آنها (ارتش) در تلاشند که در اثبات رابطه بین امراض و "اورانیوم تهی شده" اختلال بوجود آورند." از آن به بعد، به دکتر دوراکویچ اخطار داده شد که کار خود را متوقف کند، و اکنون هم از کارش اخراجش شده، و بعد هم خانه او مورد چپاول قرار گرفت و وی مرتب تهدید به مرگ شده است. (منبع: www.sfbayview.com/du)

پس از جنگ اول خلیج، مقامات انرژی اتمی بریتانیا تخمینی در مورد پتانسیل تاثیرات آلودگی ناشی از استفاده از "اورانیوم تهی شده" که از جنگ بجا گذاشته بود، زدند. برآورد آنها این بود که "این مسئله می تواند بالقوه باعث مرگ ۵۰۰ هزار نفر شود." این برآورد مقامات انرژی اتمی بریتانیا به طور محرمانه برای شرکت خصوصی اسلحه و مهمات سازی Royal Ordnance در آوریل ۱۹۹۱ تهیه شده بود. این تحقیق قبل از تهاجم اخیر در افغانستان و عراق که از سلاح های "اورانیوم تهی شده" به مراتب وسیعتری و در مناطق پر جمعیت تری استفاده شده بود، انجام گرفته بود.

از سال ۱۹۹۱، آمریکا چهار جنگ هسته ای با استفاده از سلاح های "اورانیوم تهی شده" به راه انداخته است. مناطق وسیعی از خاورمیانه و آسیای مرکزی برای همیشه به مواد رادیواکتیو آلوده شده اند. با محاسبه از پیش بینی های مقامات انرژی اتمی بریتانیا می توان تخمین زد که ۳ میلیون نفر بر اثر استنشاق مواد "اورانیوم تهی شده" تنها در عراق جان خود را از دست خواهند داد و تازه این رقم شامل افغانستان نیست. دکتر دن بیشاپ، شیمی دان شرکت IDUST معتقد است که با در نظر گرفتن دوام طولانی "اورانیوم تهی شده"، این تخمین پایین تر از واقعیت است.

با وجود مقدار استعمال شده بیشتر از ۱۰ تریلیارد وعده (doses) "اورانیوم تهی شده" در عراق و افغانستان، تعجب آور نیست که تحقیقاتی که در افغانستان انجام گرفته حاکی از شرایط بسیار خطرناکی در بهداشت عمومی می باشد. "مرکز تحقیقی پزشکی اورانیوم" اولین گروه مستقل تحقیقاتی هست که اثرات "اورانیوم تهی شده" را در بدن سربازان آمریکایی، انگلیسی و کانادایی که در جنگ اول خلیج و به دنبال آن در "عملیات برای آزادی عراق" شرکت داشتند، پیدا کرده

راس میرکریمی، سخنگوی مرکز تحقیقاتی کنترل سلاح های نظامی گفت: "در واقع، این اطفال به دنیا نیامده در منطقه هستند که بعدا سنگین ترین بها را خواهند پرداخت ؛ بهای گزاف نقص DNA. ظاهرا بیش از ۳۰ درصد از عراقی ها در حال حاضر دچار سرطان هستند و خیلی از کودکان مبتلا به سرطان خون می باشند." "اورانیوم تهی شده" که از بمباران های آمریکا در عراق باقی مانده است، عراق را به یک سرزمین مملو از سرطان تبدیل کرده است. تاثیرات ویران کننده اورانیوم، عراق و حومه آن را برای صدها سال آینده داغان خواهد کرد."

(Planet Earth the Latest Weapon of War by Rosalie Bertell, Public Health Disaster For The People Of Iraq and Afghanistan By Douglas Westerman 05/01/06)

نیروهای نظامی آمریکا به مصرف بیشتر از ۳۰۰ تن از سلاح های "اورانیوم تهی شده" در سال ۱۹۹۱ اعتراف کرده اند. در حالی که مقدار واقعی این رقم به ۸۰۰ تن بیشتر نزدیک می باشد. هم چنین آمریکا در تهاجم اخیر خود کلا ۱۵۰۰ تن "اورانیوم تهی شده" در سراسر عراق مصرف کرده که حدود ۲۰۰ تن از آن فقط در بمباران شهر بغداد بکار برده شده است. در این حملات، سلاح های آغشته به اورانیوم تهی شده اینبار فقط به سلاح های ضد تانک محدود نمی شدند بلکه موشک های هدایت شونده از راه دور و بمب های پناهگاه شکن و بمب های بزرگ ۲۰۰۰ پوندی آغشته به اورانیوم تهی شده به شهرهای مختلف عراق حمله شد. این به این معنا است که شهرهای عراق پوشیده از مواد سمی کشنده می باشند. پرفسور ژاپنی، دکتر یاگاساکی محاسبه کرده که ظرفیت اتمی ۸۰۰ تن "اورانیوم تهی شده" مساوی با ۸۳۰۰۰ بمب ناگاساکی می باشد. مقدار "اورانیوم تهی شده" ای که آمریکا از سال ۱۹۹۱ استفاده کرده از لحاظ ظرفیت اتمی مساوی با ۴۰۰ هزار بمب ناگاساکی می باشد.

از زمان جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ تا به حال اثرات "غبار جنگی" در آمریکای جنوبی، در هیمالیا و هاوایی پیدا شده است. به علاوه، استفاده از "اورانیوم تهی شده" در بمب های بزرگ که مواد کشنده را به شکل دود و در ارتفاعات عظیم پخش می کند، به این معناست که میلیاردها تکه از ذرات این مواد کشنده توسط باد در هوا و در سراسر جهان پخش شده است. سازمان بهداشت جهانی در ژوئن ۲۰۰۳ اعلام کرد که سرطان در سرتاسر دنیا تا سال ۲۰۲۰، ۵۰ درصد افزایش خواهد یافت.

در سال ۱۹۹۷ دکتر آساف دوراکویچ که در آن موقع پرفسور رادیولوژی و طب هسته ای از دانشگاه جرج تاون در واشنگتن بود، با اشاره به آزمایشات تجربی ای که طی آن ۸۴ درصد از سگانی که مواد اورانیوم را تنفس کرده بودند از

هر نسل از اعراب بیش از نسل...

بقیه از صفحه ۱۹

۶. منظور جنگی است که در سال ۱۹۴۷ از جانب نیروهای یهود که از جانب ایالات متحده آمریکا و انگلستان حمایت می‌شدند بر علیه مسلمانان مستقر در فلسطین و بخشی از کشورهای عربی درگرفت و در دامه منجر به اعلام یکجانبه استقلال اسرائیل گردید.

۷. "سامی Semetic" نامی انجیلی است که برای مجموعه یهودیان و اعراب در کلیت آن بکار رفته است و درست از اینرو در مفهوم اصلی خود "ضدسامی‌گرایی Anti Semitism" دال بر ضدیت با کل سامی‌ها (از جمله اعراب) می‌باشد. امروز اما از این واژه برای نشان‌دادن ضدیت با یهودیان استفاده می‌شود.

۸. "برخورد تمدن‌ها Clash of Civilisans" نام کتابی جنجالی نوشته "ساموئل پی هانتینگتون Samuel P. Huntington" است که در سال ۱۹۹۳ به چاپ رسید. در این کتاب نویسنده از ماهیت فرهنگی و مذهبی گوناگون ملت‌ها به‌عنوان دلیل اصلی کشمکش‌های پس از جنگ جهانی دوم یاد کرده و به اینگونه "غرب متمدن" را در مقابل "شرق وحشی" قرار می‌دهد. واژه یادشده برای نخستین بار در سال ۱۹۹۰ به وسیله "برنارد لوئیس Bernard Lewis" در مقاله‌ای تحت عنوان "ریشه‌های خشم مسلمانان The Roots of Muslim Rage" بکار گرفته شد.

۹. "تئودور هرتزل Theodor Herzl" پدر صهیونیسم مدرن می‌باشد. او در اواخر قرن نوزدهم با فعالیت بسیار جهت پیدا کردن راه‌چاره‌ای برای رهایی یهودیان اروپایی از اوضاع آشفته و خفقان روزافزونی که آنها دچار آن بودند با نوشتن کتاب "نظام حکومتی یهودی The Jewish State" این موقعیت را به دست آورد.

۱۰. "جنگ وکالتی A Proxy War" ترکیبی است که برای نشان دادن جنگی که در خلال آن دو قدرت به جای روبرو شدن مستقیم با یکدیگر از نیروهای دیگری که وابسته به آنها می‌باشند استفاده می‌کنند. بسیاری از کشمکش‌ها و جنگ‌های سال‌های جنگ سرد نمونه‌هایی از این نوع بودند.

خارج شده بودند و در بیمارستان والترید در واشنگتن دی سی بسر می‌بردند، به شدت جلو گیری بعمل آمد. در سال ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ تریبیون حقوق بشر در سازمان ملل استفاده از سلاح های "اورانیوم تهی‌شده" را به علت نقض کنوانسیون ژنو محکوم کرد و "اورانیوم تهی‌شده" را به عنوان سلاح های کشتار دسته جمعی رده بندی کرد. از آن زمان تا به حال، به دنبال شیوع سرطان خون در سربازان اروپایی در بالکان و افغانستان (در مناطقی که "اورانیوم تهی‌شده" مورد استفاده قرار گرفته بود)، اتحادیه اروپا دو بار تقاضا کرد که استفاده از سلاح های "اورانیوم تهی‌شده" قلعن شود، ولی نه تنها این کار انجام نگرفت بلکه آمریکا و بریتانیا به هرچه بیشتر حاشا کردن مسئله پرداختند. مقامات بریتانیایی حتی با بستن بیمارستان های ارتشی، تحقیقات اختصاصی در مورد تاثیرات "اورانیوم تهی‌شده" بر روی سربازانی که به علت تماس با "اورانیوم تهی‌شده" تحت معالجه بودند را غیر ممکن ساختند.

در گزارش اختصاصی مجلس کنونی انگلستان در مورد خطرات "اورانیوم تهی‌شده" چنین آمده است: "اینگونه تشخیص داده شده که بشدت بعید به نظر می‌رسد که مواد رادیواکتیو نقش موثری در بیماری‌ای که اکنون بعضی از سربازان جنگ خلیج تجربه می‌کنند، داشته باشند." آنها رقمی بیش از ۲۵۰ هزار سرباز آمریکایی و انگلیسی را "بعضی" خطاب می‌کنند! خطرات استفاده از "اورانیوم تهی‌شده"، قبل از آن که آمریکا و بریتانیا از آن استفاده کرده باشند به هیچ وجه پنهان نبود. مطالعه تحقیقی‌ای که در سال ۱۹۹۰ در آمریکا انجام شد نشان داد که وقتی که آلودگی های داخلی وجود داشته باشند، "اورانیوم تهی‌شده" و بروز سرطان و همچنین مسمومیت شیمیایی که باعث صدمه به کلیه می‌شود به هم ربط دارند. تحقیق دیگری به طور واضح این مسئله را تذکر داد که تماس با این مواد در جنگ می‌تواند به سرطان ریه و استخوان، صدمات کلیوی و امراض غیرسرطانی شش، صدمه به عصب، نقص کروموزومی و نقص عضو در تولد منجر شود. در واقع عموم مردم باید به اظهارات "اتحادیه دانشمندان متعهد" (که بیش از ۶۰ دانشمند عضو دارد که ۲۰ تن از آنها صاحب جایزه نوبل هستند) توجه کنند که با انتشار بیانیه ای اعلام کرد که کابینه بوش همواره برای پیشبرد اهداف سیاسی خود بطور سیستماتیک حقایق علمی را در خصوص محیط زیست، بهداشت و سلاح های هسته ای چه در داخل و چه در خارج از آمریکا تحریف کرده است. ■

(www.wagingpeace.org/articles,
www.gulfink.osd.mil/du, *Horror Of US Depleted Uranium In Iraq Threatens World* By James Denver Apr/05, *The International Herald Tribune* Feb/2004)

سازمان سربازان بازنشسته آمریکایی می‌گوید که آنها مدارک وجود نقص عضو کودکان در خانواده های سربازان را جمع آوری نمی‌کند. *American Free Press (2005)* گزارش داد که ۴۰ درصد از سربازان یک تیم ارتشی که در سال ۲۰۰۳ در جنگ شرکت کرده بودند، فقط در عرض ۱۶ ماه دچار امراض غددی شده اند. مری فالک، پزشک شیمی هسته ای، باز نشسته شده از آزمایشگاه سلاح های هسته ای لیورمور که قبلا با پروژه مانهاتان در ارتباط بود، بوجود آمدن رشد نو و سریع غدد در سربازان جنگ سال ۲۰۰۳ را "خارق‌العاده و نگران‌کننده تعبیر می‌کند...". لورن مورت یک محقق دیگر می‌گوید که من می‌توانم بگویم که "اورانیوم تهی‌شده" "بهترین سلاح برای کشتار جمعی مردم می‌باشد." "استنشاق یک ذره بسیار ناچیز از مواد "اورانیوم تهی‌شده" خطرناکترین نوع آغشتگی است. زیرا ذرات این مواد از ریه عبور می‌کنند و مستقیما وارد خون می‌شوند... از طریق تنفس از مجرای دماغ مستقیما به مغز می‌رسند.

بسیاری از سربازان جنگ خلیج دچار ایجاد غده در مغز، صدمات مغزی و دارای سیستم فکری "از کار افتاده‌ای" شده اند. "جان هان چت، پرفسور رشته روزنامه نگاری و یکی از پایه‌گذاران روزنامه USA TODAY به مورت گفت که او مقالات بسیار مهمی مبنی بر تاثیرات "اورانیوم تهی‌شده" بر روی سربازان جنگ خلیج و مردم غیرنظامی عراق تهیه کرده بود، ولی هر بار که می‌خواست آنها را منتشر کند، پنتاگون در تماس تلفنی از او می‌خواست که از انتشار این اخبار پرهیز کند. اکنون هم فرد دیگری جایگزین او در USA TODAY شده است.

دکتر کیت باوراستاک، متخصص بخش رادیواکتیو سازمان بهداشت جهانی طی ۱۱ سال گذشته، و نویسنده ای که در مورد "خطر سرطان بر مردم غیرنظامی عراق که به علت تنفس اورانیوم آلوده شده اند" تحقیق کرده است، اظهار داشت که گزارش او عامدانه با مخالفت روبرو شد و تحقیقاتش هرگز انتشار پیدا نکرد.

(*San Francisco Bay View March/05 Depleted Uranium: A Death Sentence Here and Abroad* by Leuren Moret)

یک پزشک ناشناس می‌گوید که فقط برای تشخیص و معالجه سربازانی که در بازگشت از جنگ سال ۲۰۰۳ دچار اختلالات مغزی می‌شوند، او از ماهها قبل از جنگ دوم در خلیج، توسط پنتاگون آموزش داده شده بود. در صورت تماس با مطبوعات و صحبت کردن در مورد سربازان و مسائل پزشکی آنان، کارکنان پزشکی که این سربازان را معالجه می‌کردند تهدید به زندان و ده هزار دلار جریمه مالی شده بودند. هم چنین از دستیابی خبرنگاران به هزاران سربازی که از سال ۲۰۰۳ به علت پزشکی از منطقه جنگ

گذاشتن سخنرانی رفسنجانی و ترک ناگهانی وی از محل سخنرانی در حرم حضرت معصومه شد، چاپ مقالات فاطمه رجبی همسر غلامحسین الهام سخنگوی دولت احمدی‌نژاد در روزنامه‌ها که در آن حملات تند و تیزی به محمد خاتمی و دار و دسته دوم خردادها میشود و غیره... اما پر واضح است که آنها علیرغم همه تضادهائی که با هم دارند همگی بر سر ضرورت حفظ و بقاء نظام جمهوری اسلامی متفق‌القولند. و اساسا چگونگی حفظ همین نظام ضد‌مردمی است که بخشی از اختلافات آنها را باعث میشود. روشن است که دعوای و یقه چاک‌دادن‌های جناحهای شناخته شده تحت عنوان اجرای اصولی مواضع اسلام و یا تلفیق آن با مدرنیته آن طور که هر دسته خود و هم‌فکران‌شان اعتقاد دارند، بر سر روینای سیاسی‌اجتماعی یک اقتصاد، یعنی همان سرمایه‌داری وابسته به امپریالیست‌هاست که هر از چندی تبلور این تضادها اینجا و آنجا بیرون میزند. اما همه و همه این کشمکشها و تضادها دعوای خانگی هستند که تنها میتواند قند در دل عناصر ناآگاهی آب کند که هنوز هم بعد از این همه سال جمهوری اسلامی را نشناخته‌اند و همواره تز پشتیبانی و حمایت یک جناح بر علیه جناح دیگر زیر عنوان "شکاف انداختن" در بین نیروهای رژیم را تبلیغ میکنند. کسی فراموش نکرده که این پورتونیست‌ها توصیه میکردند که بین ناطق نوری و محمد خاتمی، باید به خاتمی رای داد! بین هاشمی رفسنجانی و احمدی‌نژاد، باید به رفسنجانی رای داد! و البته حساب این عناصر ناآگاه با آن مدعیان روشنفکری فرق دارد. عناصر وامانده‌ای که از انقلاب کارگران و زحمتکشان و دگرگونی نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی از خود عاملان این رژیم بیشتر هراس دارند.

زنده باد مبارزه مسلحانه، تنها ره‌رئائی!

نابود باد نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

نابود باد امپریالیسم!

برقرار باد سوسیالیسم!

در حاشیه سفر خاتمی به آمریکا

محسن نوربخش

سفر چندی پیش محمد خاتمی، رئیس‌جمهور سابق و به اصطلاح اصلاح‌طلب رژیم جمهوری اسلامی به آمریکا و سفر محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور فعلی اما مخالف اصلاح‌طلبان به دنبال آن، از یک سیاست واحد سرچشمه میگیرد، سیاستی که به کارگردانی و تحت نظارت مستقیم "ولایت فقیه" علی خامنه‌ای پیش میرود و میتوان آن را سیاست یا بازی ماهرانه "شل کن، سفت کن" نامید.

خامنه‌ای برای متعادل کردن اراجیفی که از دهان احمدی‌نژاد برای مصرف داخلی و منطقه ای بیرون میاید، خاتمی را به آمریکا میفرستد تا او با عنوان رئیس‌جمهور سابق رژیم با بخشهای گوناگون هیات حاکمه آمریکا نشست و برخاست کرده و ضمانت حفظ حکومت جمهوری اسلامی را خواهان شود. به واقع سالهاست که جمهوری اسلامی با این جناح‌بازی‌اش ضمن گپیچ‌کردن مخالفین خود، خط خود را پیش برده است.

اگر احمدی‌نژاد از واقعه "هالوکاست" به عنوان یک افسانه نام میبرد، خاتمی آن را به عنوان یک واقعیت هولناک که رخ داده توصیف میکند. اگر احمدی‌نژاد خواهان محو دولت اشغالگر اسرائیل از روی نقشه کره زمین است، خاتمی اظهار میکند که اگر حماس اسرائیل را برسمیت بشناسد این امر از نظر ما (ایران) اشکالی ندارد. اگر احمدی‌نژاد خواهان خروج سربازان آمریکائی از منطقه هست، خاتمی میگوید که ترک خاک عراق توسط سربازان آمریکائی در این زمان و سپردن این کشور به دست نیروهای شورشی و تروریستی اشتباه بزرگی است. اگر احمدی‌نژاد میگوید که ما کماکان غنی‌سازی اورانیوم را بی‌وقفه ادامه خواهیم داد، خاتمی میگوید که ما حاضریم که گزارشهای "سری" و محرمانه "پیشرفتهای هسته‌ای خود را با "آژانس بین‌المللی انرژی اتمی" در میان بگذاریم و...

با این سیاست "شل کن، سفت کن" در واقع "ولی فقیه" به طرفهای بحث خود پیام روشنی میدهد. او ندا میدهد که حاضر به هر معامله‌ای هست. او به این طریق به آنها نشان میدهد که هر جورش را بخواهید در بساط ما خواهید یافت! و ما حاضریم با جان و دل هر سیاستی را جهت حفظ منافع شما پیش بگیریم. و در این موضع او واقعا صادق است چرا که او همیشه برعکس برخوردی که با مردم داشته با اربابانش صادق بوده است.

این که منافع و مصالح امپریالیست‌ها و رقابتهای فی‌مابین آنها چه سرنوشتی را برای این رژیم رقم بزند البته امر دیگری است اما آنچه در این جا مطرح است آمادگیهای جمهوری اسلامی برای پیشبرد سیاستهای قدرتهای بزرگ است که ولی فقیه با سیاست "شل کن، سفت کن" خود آنرا علنا اعلام میکند.

البته جناحهای حکومتی با هم اختلاف هم دارند و همین واقعیت امکان مانور قابل توجهی به رژیم میدهد. از این قبیل، ادعای تقلب در شمارش تعداد آراء بدست آمده کاندیداها در نهمین انتخابات ریاست‌جمهوری توسط کربوبی و فرستادن نامه گله‌آمیز او به خامنه‌ای، ایجاد تنش هنگام سخنرانی هاشمی رفسنجانی در قم توسط طرفداران مصباح یزدی که موجب قطع و نیمه‌کاره

لیست کمک مالی

انگلستان

به یاد سعید سلطان پور

۳۰۰ پوند

امریکا

رفیق شهید مهرنوش ابراهیمی

۲۰۰ دلار

رفیق شهید پوران یدالهی

۲۰۰ دلار

رفیق شهید مرضیه احمدی اسکوتی

۲۰۰ دلار

رفیق شهید شیرین معاضد (فضیلت کلام)

۲۰۰ دلار

رفیق شهید نزهت السادات روحی آهنگران

۲۰۰ دلار

رفیق شهید فاطمه حسن پور

۲۰۰ دلار

رفیق شهید فاطمه افدرتیا

۲۰۰ دلار

رفیق شهید اعظم روحی آهنگران

۲۰۰ دلار

رفیق شهید میترا بلبل‌صفت

۲۰۰ دلار

رفیق شهید زهره منیر شانچه‌چی

۲۰۰ دلار

رفیق شهید عزت غروی (رفیق مادر)

۲۰۰ دلار

رفیق شهید فریده غروی

۲۰۰ دلار

رفیق شهید فاطمه حسینی

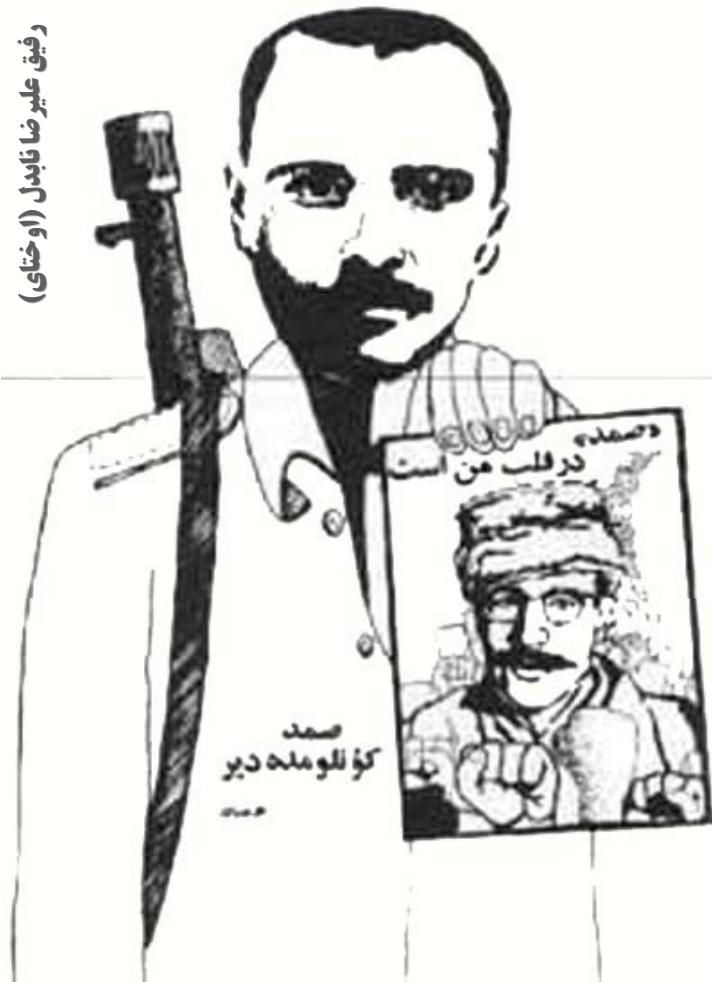
۲۰۰ دلار

رفیق شهید افسر السادات حسینی

۲۰۰ دلار

رفیق شهید نسترن آل‌آقا

۲۰۰ دلار



با یاد و خاطره سمبل تعهد

معلم مبارز

صمد بهرنگی

اونون صداقتی جان وئریر بیزه / الولی عشقیندن الهام آلیریق
(جان میبخشد ما را صداقت او / از عشق پُرتهاش الهام میگیریم.)

"اوختای"

در پشت ساختمانی که در آن زندگی میکنیم دیوارمانندی هست که مناسبترین جا برای بازی با توپ تنیس با پسران "یاشار" میباشد. یک خانواده افغانستانی نیز به تازگی به این ساختمان نقل مکان کرده‌اند. روزی در حین بازی، یکی از پسرهای جوان این خانواده پس از مکث چند دقیقه‌ای از دور به ما نزدیک شد و با سلامی سر صحبت را باز کرد و از آنجایی که نشان میداد از توپ زدن یاشار خوشش آمده، پرسید "اسم آقا پسر چیه؟" گفتم "یاشار" و پرسیدم تا حالا این اسم را شنیده بودی؟ جواب داد بله آقا، پرسیدم کجا؟ گفت "در کتابهای آقای بهرنگی، برای یک لحظه ماتم برد، در کشوری غریب و یک جوان، نام صمد بهرنگی... احساس عجیبی داشتم، نم چشمانم با لبخندی حاکی از غرور و شمع، پس از گذشت سی و هشت سال از مرگ مشکوک وی در اختناق ستم‌شاهی و مزدوران ساواک‌اش، جوانی با کلامی صادق و ساده از آقای صمد بهرنگی صحبت میکند. این بهانه‌ای شد تا به درخواست من به قول خودش "گپی" را قبول بکند. با گرامیداشت جاودانه یاد رفیق انقلابی، آموزگار روستاها، صمد بهرنگی، پای صحبت این جوان مینشینیم.

لطفا خودت را معرفی کن، کجا متولد شدی، چند سال داری؟

اسم کوچک من حشمت است، بیست و چهار سال دارم، در تهران متولد شدم لیکن اصلیت از افغانستان و پدر، مادرم افغانستانی هستند. آنها حدوداً از بیست و هفت سال پیش در ایران زندگی میکردند، دوران کودکیم در محله‌های جنوب تهران، میدان شوش، دروازه غار، ترمینال جنوب گذشته؛ جایی که آنجا بزرگ شدم و خاطرات زیادی دارم مدرسه رفتم و تا دهم درس خواندم، بعد یکسری مشکلاتی که داشتیم مدرسه را ول کرده و مشغول کار شدم تا پنج، شش ماه و بعد از ایران خارج شده و به این سمت آمدیم.

خوب حشمت، یکمقدار درباره صمد بهرنگی برایمان صحبت کن، گفتی که صمد را میشناسی و داستانهایش را خوانده‌ای؟

حقیقت، من کوچکتر از آن هستم که واقعا راجع به این معلم بزرگ صحبت بکنم. او انسان خیلی بزرگی در ایران بود و همگی همیشه به یادش خواهند بود، در حقیقت زمانی که بچه بودیم کتاب افسانه‌هایش را ما توی خانه داشتیم، بابام برایمان می‌آورد و گاهی وقتها میخواند، مخصوصاً یادم هست که اولین داستانش که ما همیشه تکرارش میکردیم داستان فاطمه خانم بود، ما خیلی دوست داشتیم، گاهی وقتها خودم میخواستم بخوانم، اوائل بابام، یا برادرم میخواندند، بعد کم کم بزرگ شدیم بابام این کتاب را به ما داد، خیلی هم کتاب قدیمی و کوچکی بود چون آنموقع ها دیگه چاپ نمیشد، وقتی بزرگ شدیم و گاهی وقتها کم و بیش داستانهایش را میخواندیم تا اینکه در چند سال اخیر که دوباره کتابهاش در ایران تجدید چاپ شد و کتابهای کاملش را

خواندم، کتاب افسانه‌هایش را، کتاب قصه‌هایش را، قصه‌های صمد بهرنگی را، واقعا خیلی عالی، آدم احساس میکنه که داخل داستان هست و خودش را میگذارد جای آدمهای داستان همانند یاشار، الدوز، کچل کفترباز، من وقتی این داستان را میخوانم، میروم تو بحرش و خودم را جای کچل کفترباز میگذارم، آنموقع است که یک حس جالبی به من دست میدهد. این کتاب هم دقیقاً آنطورکه بابام تعریف میکنه، توی افغانستان توسط یک خانواده فهمیده... به بهانه عید نوروز، کتابهایی از صمد بهرنگی و عزیز نسین (نویسنده‌ای از ترکیه) برایش هدیه شده بود، همانطور که پدرم توسط این خانواده فرهنگی و مردم‌دوست با صمد و آثارش آشنا شد، ما هم توسط آته خود (پدر) اول کتاب افسانه‌های صمد جان و بعد داستانهایش را شناختیم. و میگفت اینها را بخوانید، شما میتونید از اینها یک چیزهایی را پیدا بکنید.

صد نفر را به چنان ثروتی رسانده که مجموع درآمد سالیانه آنها با درآمد میلیاردها انسان در سطوح پایین جامعه برابری می‌کند.

بر اساس گزارش وال استریت ژورنال (۱۳ می ۲۰۰۵) "یک هیأت کارشناسی اقتصادی دریافته است که حداقل ۴۵ درصد مزایای درآمدی والدین (در ایالات متحده) به فرزندان آنها منتقل می‌شود (رقم درست شاید ۶۰ درصد باشد). با بالاترین برآوردها، مهم نیست که والدین شما چقدر برای شما باقی گذاشته اند، حتی اگر پدر پدر بزرگ شما هم چیزی باقی گذاشته باشد، همان هم به شما موقعیتی برتر می‌دهد".

آنگونه که سرمقاله نیویورک تایمز (۳۰ می ۲۰۰۵) اشاره می‌کند "تفاوت‌های اجتماعی و اقتصادی که از وابستگی طبقاتی ناشی می‌شود، همچنان نیروی قدرتمندی در زندگی آمریکایی را تشکیل می‌دهد و در طول سه دهه گذشته نه تنها کاهش نیافته بلکه بسیار هم افزایش یافته است... آنان که طبقه متوسط بالایی را تشکیل می‌دهند، نسبت به طبقه متوسط که خود از اقتدار پایین جامعه اند از امکانات بهداشتی بیشتری برخوردارند و طول عمر بیشتری دارند". به عبارت دیگر، ایالات متحده، جامعه‌ای از نظر طبقاتی عمیقاً تقسیم شده است و قطب بندی بین غنی و فقیر به سرعت در حال افزایش است. طول عمر و شرایط کاری و زندگی کاملاً با طبقه در ارتباط تنگاتنگ است. آنچه که در ایالات متحده می‌گذرد، در مورد بقیه جهان سرمایه‌داری در مرکز نیز صدق می‌کند. وضعیتی که در آن تحت ستم بودن و گرسنگی در جهان پیرامونی که جنبش‌های انقلابی و مقاومت ملهم از سوسیالیسم و بوسیله اشکال گوناگون مخالفت با سرمایه‌داری و امپریالیسم در حال شکل‌گیری است، روز به روز عمیق‌تر و شدیدتر می‌شود.

ادامه دارد...

نگاهی به برخی اخبار

بقیه از صفحه ۱۲

- به گزارش خبرگزاری‌ها دو پناهجوی ایرانی هنگام تلاش جهت خروج از ترکیه و ورود به یونان در منطقه مرزی دو کشور به روی مین رفته و جان باختند.
- سالانه بیش از ۱۰۰ هزار نفر در آمریکا بخاطر محرومیت از هرگونه بیمه خدمات درمانی جان خود را از دست می‌دهند.

"مقدمه‌ای بر احیای سوسیالیسم"

بقیه از صفحه ۱۵

کند شدن رشد اقتصادی (با فرض ثابت ماندن دیگر شرایط) تهدیدی است در برابر سود. همچنان که رکود دوباره در سالهای دهه ۷۰ (ابتدا به صورت "رکود تورمی" یعنی رکود + تورم) و در دهه‌های بعد نیز ادامه یافت. سرمایه‌داری به هر وسیله‌ای متوسل شد تا دقیقاً با توجه به عدم ثابت ماندن دیگر شرایط، سود را به هر وسیله ممکن بالا نگه دارد. در آغاز دهه ۸۰، سرمایه‌داری عریانتری که نئولیبرالیسم نام گرفت، پا به عرصه گذاشت. هدف آن بود که تمامی موانع بر سر راه افزایش سود سرمایه دار و پس انداز برداشته شده و جریان سرمایه در سرتاسر گیتی تسهیل شود. بنابراین، بازسازی نئولیبرال یعنی: کاهش دستمزدها، سطح بیکاری بالا، درهم شکستن اتحادیه‌های کارگری، کاهش هزینه‌های رفاهی دولتی، اصلاحات مالیاتی برای باز توزیع درآمد و انتقال ثروت از فقیران به ثروتمندان، برداشتن تمامی محدودیتها بر سرمایه‌گذاری خارجی و بازگرداندن سود به کشور مادر، خصوصی سازی شرکتها و مؤسسات دولتی، افزایش سوبسیدها به سرمایه، حذف برنامه‌های غذایی برای فقیران، گرفتن زمین به زور از کشاورزان فقیر، کنترل کامل بر کشورهای شدیداً مقروض جهان سوم، کاهش مداوم رسمی ارزش پول کشورهای پیرامونی، برداشتن محدودیتهای مربوط به محیط زیست و غیره. با سقوط سیستم رقیب که توسط بلوک شوروی نمایندگی می‌شد، فرآیند بازسازی نئولیبرالی که در سراسر دهه هشتاد در حال پیشروی بود، شدت یافت و گلوبالیزاسیون اقتصادی نام گرفت. بوسیله پیمان‌های تجارت آزاد نظیر "نفتا" و ایجاد سازمان تجارت جهانی که همراه با صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، ماشین نهادین به اجرا درآوردن قوانین بازی سرمایه‌داری در سطح بین‌المللی هستند، این سیستم پایه‌های نهادین خود را نیز بوجود آورد.

نتیجه، افزایش قطبی شدن غنی و فقیر در هر یک از کشورهای سرمایه‌داری جهان و بین کشورهای فقیر و غنی بطور عام است. هیچ یک از این تمهیدات به افزایش نرخ رشد اقتصادی در درون سیستم جهانی سرمایه‌داری که همچنان از رکود در رنج است، نیانجامیده است. معهذاً، ثروت و سود در سطوح بالایی جامعه سرمایه‌داری به اوج خود رسیده و چند

درآمدهای نجومی ادارات جاسوسی خصوصی

با رشد غول‌آسای تکنولوژی ارتباطات، کار جاسوسی دولت‌های سرمایه‌داری علیه شهروندانشان بخصوص افراد و گروه‌های معترض و مبارز ابعاد جدیدی یافته است. در این راستا اکنون کمپانی‌های متعددی در جهان وجود دارند که به کار جاسوسی و کسب اطلاعات از مردم جهت فروش آن به دولت‌های سرمایه‌داری می‌پردازند. این کمپانی‌ها با استفاده از جدیدترین تکنولوژی موجود و امکاناتی که سابقاً فقط در اختیار سازمان‌های جاسوسی وابسته به دولت‌ها و ارتش‌های امپریالیستی قرار داشت با ارزش‌ترین سرویس‌ها را در اختیار ارتش‌ها و دولت‌ها قرار می‌دهند.

نشریه لس آنجلس تایمز (شماره‌های اول و دوم جولای) اخیراً با درج گزارشاتی، پرده از فعالیت یکی از این کمپانی‌ها به نام شرکت "اس-آر-آ-بین‌الملل" برگرفت. این کمپانی توسط اداره اطلاعات کالیفرنیا بکار گرفته شده و وظیفه اش شناسایی و تحت نظر قرار دادن افراد و گروه‌هایی است که با سیاست‌های دولت آمریکا مخالف هستند. بر مبنای گزارش نشریه مزبور، تعدادی از گزارشاتی که توسط این کمپانی در مورد گروه‌ها و افراد مذکور به دولت آمریکا داده شده، در اختیار روزنامه لس آنجلس تایمز قرار گرفته است. این گزارشات که به وسیله استراق سمع تلفن‌ها و اتاق‌های گفتگوی اینترنتی و ایمیل‌ها تهیه شده اند، در مورد گروه‌های مختلف ضدجنگ، گروه‌های زنان، گروه‌های طرفدار حمایت از حیوانات و حتی گفتگوهای افراد ناشناس در تظاهرات خیابانی و یا در مساجد می‌باشند.

بر اساس گزارش روزنامه لس آنجلس تایمز، این کمپانی مدت ۲۷ سال است که خدمات اطلاعاتی و تکنیکی و مشاوره استراتژیکی خود را در اختیار دولت فدرال آمریکا، بخش‌های مختلف ارتش، نیروی دریایی و هوایی، وزارت دفاع و غیره قرار می‌دهد. تخصص این کمپانی در جمع‌آوری اطلاعات با جستجو در اتاق‌های اینترنتی و ایمیل‌ها و تلفن‌ها و حتی مقالات و آثار ادبی و هنری در همه زبان‌های موجود، و سپس کشف ارتباط میان افراد و سازمان‌ها و فعالیت‌ها می‌باشد.

درآمد این کمپانی بعد از ۱۱ سپتامبر سر به فلک کشیده است. درآمد کمپانی مزبور در سال ۲۰۰۵ به بیش از ۸۷۵ میلیون دلار رسید، در صورتیکه در سال ۲۰۰۰، قبل از ۱۱ سپتامبر برابر با ۳۰۰ میلیون دلار بوده است.

بعد از فاش شدن ابعاد وسیع عملیات این شرکت جاسوسی تنها در ایالت کالیفرنیا و بودجه عظیمی که دولت آمریکا به قصد جاسوسی تنها در یک ایالت صرف می‌کند دیگر برای کسی شکی باقی نمی‌ماند که دولت آمریکا جهت جاسوسی بر علیه کل مردم آمریکا و بقیه مردم جهان چه بودجه عظیمی را به مصرف می‌رساند. این کمپانی تنها یک نمونه کوچک از هزاران ابزاری است که توسط قدرت‌های امپریالیستی علیه ستمدیدگان و انسان‌های آگاه و معترض جهان استفاده می‌شود.

این رقم در ماه جولای به ۲۶۲۵ حمله افزایش یافته. البته دولت آمریکا این واقعیت که مهمترین دلیل افزایش عملیات نظامی خشم و نفرت توده ها از اشغال کشورشان می باشد را کتمان کرده و عملیات مزبور را صرفاً به تروریست ها و به ناتوانی دولت ملکی در همکاری با ارتش آمریکا و سرکوب کامل مقاومت در عراق نسبت می دهد. نارضایتی دولت آمریکا از وضعیت موجود در عراق این است که با اینکه هر روز شکنجه و کشتار مردم عراق به دست اشغالگران و دولت دست‌نشانده عراق بیشتر می شود، مقاومت مردم عراق در مقابل آنها نیز گسترده تر می شود.

افزایش مقاومت در مقابل اشغالگران به افزایش روزافزون تعداد نیروهای اشغالگر و افزایش شکنجه و کشتار غیرنظامیان عراقی توسط اشغالگران منجر شده است. و مجموعه این شرایط عراق را به سمت یک جنگ داخلی گسترده تر پیش می برد. طبق گزارش کمیسیون کمک به عراق (در سازمان ملل)، تعداد غیرنظامیان کشته‌شده در عراق تنها در ماه های جولای و آگوست امسال ۶۵۹۹ نفر، یعنی بیش از ۱۰۰ نفر در روز بوده است. این رقم در ماه ژانویه ۷۱۰، در اپریل ۱۱۲۹، در ژوئن ۳۱۴۹، در جولای ۳۵۹۰، و در آگوست ۳۰۰۹ نفر بوده است. البته باید دانست که این آمار تنها بر اساس گزارشات بیمارستان ها و گزارشات پزشکی قانونی می باشد که اجساد افراد ناشناس را دریافت می کنند. در گزارش سازمان ملل گفته شده است که در اکثر این اجساد نشانه‌هایی از شکنجه های بسیار شدید و اعدام (جای زخم طناب دار به گردن، تیرباران و تیر خلاص، سوختگی چهره زنان در اثر پاشیدن اسید، استخوان های شکسته شده و کنده شدن پوست دست و پا و کمر، درآوردن چشم و دندان و زخم های ناشی از میخ و دریل برقی) دیده شده است. تعداد زنان و دخترانی نیر که به دلایل مذهبی کشته شده اند نیز بیشتر شده است. اشغالگران که ادعای دفاع از دمکراسی می کنند، بسیار هدفمندانه شرایطی برای قدرت‌گیری نیروهای مذهبی افراطی در عراق ایجاد کرده اند که به اسم مذهب به سرکوب مردم عراق پرداخته و به افزایش جو ترس و وحشت و سرکوب نیروی مقاومت توده ها در مقابل سرکوبگران داخلی و خارجی کمک می کنند، شرایطی که کاملاً مطلوب نیروهای اشغالگر می باشد.

در ماه گذشته، ملاقاتی بین ملکی و بوش در واشنگتن برگزار شد که مهمترین هدف آن کسب حمایت بیشتر برای دولت بوش در روزهای قبل از انتخابات بود. هدف دولت آمریکا از این ملاقات این بود که وانمود کند صلح و صفا میان آمریکایی ها و عراقی ها ایجاد شده و اشغال عراق نتایج مثبتی داشته است. اما تظاهرات صدها هزار نفری مردم عراق (به عنوان مثال در روز ۴ آگوست در بغداد) علیه حمله اسرائیل به لبنان و حمایت آمریکا از این حمله، ملکی را مجبور کرد که علناً حمله اسرائیل به لبنان را تقبیح کند. مخالفت و عکس‌العمل ملکی علیه اسرائیل (هر چند فقط زبانی)، آنهم در آستانه سفرش به واشنگتن، خشم دولت آمریکا را برانگیخت. دولت آمریکا که می داند حساب و کتابهایش در عراق درست از آب درنیامده و دولت کنونی عراق قادر به کنترل اوضاع نیست از نتایجی که نصیبش شده به هیچ وجه راضی نیست. وضع کنونی در عراق با اهدافی که آمریکا از اشغال این کشور دنبال می کرد و همچنین برای پیشبرد سیاست ها و برنامه های آینده اش در منطقه مفید نیست. از این جهت است که دولت آمریکا در حال بررسی راه حل های جدید برای عراق می باشد. اما اگر یکی از این راه ها توسل به کودتای نظامی باشد که نشریات امریکایی از آن خبر می دهند، از قبل می توان گفت که چنین روشی نیز نه تنها نمی تواند اشغالگران را از خشم توده هایی که دیگر چیزی برای از دست دادن برایشان باقی نمانده، محفوظ نگه دارد، بلکه حتی نمی تواند آمریکا را از بحران های متعدد و مرداب سیاسی و نظامی ای که در عراق ایجاد کرده و خود نیز هر روز بیشتر و بیشتر در آن فرو می‌رود، ذره ای نجات دهد.

ناامیدی آمریکا از کارایی "دمکراسی" در عراق و توسل به شیوه‌های غیردمکراتیک

مریم

هر از گاهی گزارشی در مورد سیاست ها و عملکردهای دولت آمریکا در رسانه های آن کشور منتشر می شوند که به نظر می رسد یکی از اهداف آن، جا انداختن طرح ها و سیاست های دولت آمریکا در افکار عمومی و یا محک زدن عکس‌العمل های احتمالی (در صورت به مرحله اجرا درآمدن چنین طرح هایی) می باشد. معمولاً گفته می شود که این گزارشات از جلسات داخلی و مذاکرات محرمانه دولتی به رسانه ها درز پیدا کرده است. هیچوقت هم هویت کسانی که این گزارشات را به روزنامه ها می دهند فاش نمی شود. اما بررسی این نوع گزارشات (با اینکه صحت و سقم‌شان نامعلوم است) خالی از فایده نبوده و از وجود گریشاتی در داخل هیئت حاکمه خبر می دهد.

به عنوان مثال، گزارش ۱۶ آگوست نیویورک تایمز می تواند نشانه ای از تغییرات احتمالی در دولت عراق و تغییر روش احتمالی دولت آمریکا در آن کشور باشد. طبق این گزارش، در اوایل ماه آگوست نشست ویژه ای متشکل از بوش و استراتژیست ها و متخصصین دولتی و غیردولتی خاورمیانه و دیگر اعضای عالیرتبه دولت و ارتش آمریکا در پنتاگون تشکیل شد. گفته می شود که دلیل این نشست عدم رضایت دولت آمریکا از وضع موجود در عراق (بخوان عدم موفقیت ارتش آمریکا در سرکوب مقاومت مردم عراق) و هدف آن ارائه راه‌حل هایی برای حل بحران موجود در عراق و خاورمیانه بوده است. طبق گزارش نیویورک تایمز یکی از مقامات "ناشناس" عالیرتبه ارتش آمریکا اعلام کرده است که دولت آمریکا در حال بررسی روش های دیگری غیر از روش "دمکراسی" در عراق می باشد.

البته منظور آمریکایی ها از "دمکراسی" را مردم عراق در جریان اشغال کشورشان به عینه دیده و با پوست و گوشت خود آن را لمس کرده اند. دمکراسی دولت آمریکا شامل اشغال نظامی عراق، بمباران کشور و کشتار هزاران نفر مردم بی‌گناه، تحمیل قانون اساسی ای که اسارت مردم عراق را قانونی می کند، برگزاری انتخابات فرمایشی و به قدرت رساندن دولتی دست‌نشانده، شکار جوانان در کوچه و خیابان و اعمال انواع شکنجه و آزار روحی و جنسی به آنها توسط سربازان مازوخیست آمریکایی می باشد. حال تصور کنید که اگر آمریکا بخواهد روش هایی مخالف با چنین دمکراسی ای را در عراق پیاده کند، چه بر سر مردم عراق خواهد آورد! باید دید که منظور دولت آمریکا از "شیوه هایی غیر از دمکراسی" چیست!

ظاهراً یکی از "شیوه های غیردمکراتیک" می تواند نادیده گرفتن همان شبه-قانون اساسی دستنویس آمریکا و برکنار کردن دولت دست‌نشانده و تحمیل حکومت نظامی بر مردم عراق باشد. دولت آمریکا در تاریخ ننگین و سرشار از جنایت خود بارها در مواجهه با مبارزات رهاییبخش توده ها و برای پیشبرد سیاست های امپریالیستی اش مجبور به تعویض و جایگزینی یک دولت دست‌نشانده با دولت دست‌نشانده دیگری شده است. در حال حاضر نیز بعید نیست که دولت آمریکا به امید پیشبرد اهداف فوری خود در رابطه با ایران و سوریه و سرکوب هرچه شدید تر مقاومت مردم عراق به کودتای نظامی متوسل شود. به خصوص که نشریه واشنگتن پست (در شماره ۲۹ جولای) نیز گزارشی مبنی بر وجود شایعاتی در داخل عراق در مورد احتمال یک کودتای نظامی آمریکایی علیه دولت ملکی منتشر نمود و این فکر را القاء کرد که یکی از تغییر روش های آمریکا در عراق می تواند این باشد.

دلایل بسیاری برای نارضایتی آمریکا از وضعیت موجود در عراق وجود دارد، منجمله این که مقاومت مردم و مقابله معترضین (از همه رنگ) با نیروهای ارتش آمریکا مدام در حال افزایش بوده است. به عنوان مثال در ماه ژانویه تنها ۱۴۵۴ حمله نظامی به نیروهای اشغالگر شده است و

داد. خوزه ماریا آرنار نیز به رهبری آن منسوب گشت و سپس در سال ۱۹۹۶ نخست وزیر اسپانیا شد.

تا کنون بسیاری از بازماندگان مبارزینی که در زمان فرانکو شکنجه و اعدام شده‌اند با توسل به سیستم و دستگاه قضایی و به اصطلاح قانون اساسی اقدام به بررسی مجدد پرونده‌های اعدام‌شدگان کرده و خواهان محاکمه مسئولین آن کشتارها شده‌اند. اما تاکنون تمام این تلاش‌ها بی‌نتیجه مانده و قضات دادگاه عالی اسپانیا به این بهانه که قانون عطف به ماسبق نمی‌شود، عملاً آن اعدام‌ها و شکنجه‌ها را تصدیق کرده‌اند. در قانون اساسی اسپانیا (مثل هر قانون سرمایه‌داری دیگری) موارد بسیاری از موانع قانونی (مثل اصل عدم عطف‌به‌ماسبق) گنجانده شده است که این قوانین را عملاً در تقابل با منافع توده‌های انقلابی و مبارز قرار می‌دهد. یکی از مسئولین هیئت نظارت بر قانون اساسی اسپانیا اعلام کرده است که: "ما نمیتوانیم تمام مسلمات قانونی سیستم قضایی را که در طول ۴۰ سال ایجاد شده با لغو هزاران حکم اعدام (هرچند ناعادلانه) یکباره به دور بریزیم." قانونین اسپانیا مقرر کرده است که هیئت ۵ نفره از متخصصین علوم اجتماعی و منتخب کنگره به درخواست‌های هر کدام از خانواده‌های اعدام‌شدگان به طور مجزا رسیدگی کرده و تصمیم بگیرند که آیا حکم اعدام مربوط غیرقانونی و غیرمجاز بوده است یا نه، و آیا میبایست غرامتی به بازماندگان داده شود یا نه. چنین پروسه‌ای که بر تحقیقات و تصمیم‌گیری‌های نخبگان تکیه میکند از خصوصیات سیستم قضایی بورژوازی ضد‌مردمی میباشد. دادگاه‌های خلقی برعکس چنین سیستمی، بر کنترل و نظارت و قضاوت افراد جامعه نسبت به عملکرد اعضای آن جامعه استوار است. ■

تلاش دولت اسپانیا برای محو خاطره مبارزین از تاریخ این کشور!

اخیراً قانونی به نام "قانون حافظه تاریخی" توسط دولت اسپانیا (که حزب کارگران سوسیالیست PSOE در آن دست بالا را دارد) برای تصویب به مجلس آن کشور پیشنهاد شده است که مفاد آن به روشنی نشان میدهد چگونه دولتهای سرمایه‌داری به دلیل وحشت از رشد آگاهی توده‌ها تلاش میکنند که به خیال واهی خود خاطره مبارزین راه آزادی را از تاریخ زحمتکشان محو کنند.

سالها پیش و بلافاصله پس از مرگ فرانکو مستبد معروف اسپانیا، خانواده‌های کشته‌شدگان جنگ داخلی اسپانیا و خانواده‌های مبارزینی که به دست دیکتاتوری فرانکو اعدام شده بودند خواهان شناسایی و محاکمه و مجازات قاتلین فرزندان و بستگان خود شدند و به این منظور تقاضای بررسی مدارک دادگاه‌ها، ارتش و پلیس و نیش قبر گورهای دسته‌جمعی را مطرح کردند اما در این راه با مشکلات قانونی متعددی روبرو شده‌اند. سالهاست که این خواسته عدالت‌جویانه آنان با مخالفت حزب کارگران سوسیالیست اسپانیا (PSOE)، حزب کمونیست اسپانیا (PCE) و وارثان حزب فاشیست فرانکو (حزب فعلی مردم PP) روبرو شده است. به عنوان مثال در سال ۱۹۷۸ حزب مردم (PP) که بنیانگذارانش فاشیست‌های هوادار فرانکو هستند صراحتاً اعلام کرد که جنگ داخلی (۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹) و دوران دیکتاتوری فرانکو مشمول "بخش قانونی" بوده و در نتیجه هیچ فاشیستی در اسپانیا دادگاهی نخواهد شد. این حزب اعلام کرد که به نفع مردم نیست که زخم‌های گذشته را دوباره باز کنند. حزب PSOE نیز که از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۶ در قدرت بود با استفاده از تبلیغات عوام‌فریبانه و ترساندن مردم از کودتا و بازگشت رژیم فاشیستی، آنها را از تلاش برای بازگشودن پرونده اعدام‌های دوران فرانکو برحذر داشت.

با رشد گرایش به چپ در طبقه کارگر اسپانیا که در سال ۲۰۰۴ موجب سقوط دولت PP شد، اشتیاق توده‌ها برای کشف حقایق تاریخ مبارزاتی کشورشان و مجازات قاتلین گسترش یافت. به این دلیل بود که "قانون حافظه تاریخی" نیز به عنوان عکس‌العملی بازدارنده در مقابل این خواست و تلاش خستگی‌ناپذیر مردم اسپانیا برای کشف حقایق دوران جنگ داخلی و تقاضای آنان برای مجازات قاتلین فرزندانشان بوجود آمد.

تاریخ دانان اسپانیا تخمین زده‌اند که بیش از صد هزار نفر بین سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۳ اعدام شده‌اند و تعدادی بیش از آن نیز یا در زیر شکنجه و یا در اثر بیماری و خودکشی در زندان‌ها کشته شده‌اند. طبق قانون جدید، دولت موظف است که به خانواده‌ها اجازه جستجو برای کشف گورهای جمعی و نیش قبر را بدهد. بارها نیز این کار شده و تاکنون تعدادی از گورهای دسته‌جمعی و اجساد کشف شده‌اند. اما دولت کماکان تلاش میکند که با ایجاد موانعی جلوی پیشرفت فعالیت مردم در این زمینه را بگیرد. به عنوان مثال شهردار شهر ولنسیا می‌خواهد قبرستانی جدید بر روی گورستانی که ۵۰۳۹ نفر کمونیست و نیروهای چپ کشته شده بعد از جنگ داخلی در آنجا به خاک سپرده شده‌اند، ایجاد کند. چنین تصمیماتی با این هدف صورت می‌گیرند که خاطره هر نوع مقاومت و مبارزه کمونیستی و آزادی‌خواهی را از ذهن توده‌ها پاک شود.

با اینکه در قانون مذکور همه آن اعدام‌های بدون محاکمه (اعدام‌های تا پیش از سال ۱۹۷۵) غیرقانونی و ناعادلانه خوانده شده‌اند اما علنی کردن نام و مشخصات مسببین و مجریان این جنایات و پیگرد قانونی آنها ممنوع شده است. واضح است که دلیل این امر این است که در حال حاضر بسیاری از آن جنایتکاران و یا افراد خانواده‌هایشان بخشی از طبقه سرمایه‌دار حاکم و رژیم مسلط بر اسپانیا را تشکیل میدهند. در نتیجه به وسیله چنین قانون‌هایی سعی میشود که ماهیت سیستم سرکوب و چگونگی عملکرد دولتهای سرمایه‌داری از مردم پنهان نگه داشته شود که در نتیجه همان سیستم سابق بتواند با نام دیگری به عمر خود ادامه دهد. این واقعیت را با نگاه مختصری به چگونگی تشکیل احزاب مختلف میتوان دید. به عنوان مثال، حزب اتحاد ملی (AP) توسط اعضاء و وزرای سابق دولت فرانکو منجمله خوزه ماریا آرنار بنیانگذاری شد. در سال ۱۹۸۹ یکی از وزرای دولت فرانکو به نام مانوئل فراگا سازماندهی جدیدی به این حزب داده و نام آن را به حزب (PP) تغییر

نگاهی به برخی اخبار

- به گزارش وزارت دفاع آمریکا در طول ۶ سال گذشته چهل هزار تن از خدمت در ارتش این کشور فرار کرده‌اند.
- مجله فوربز که هر سال لیستی از بزرگترین ثروتمندان آمریکا منتشر می‌کند در فهرست امسال خود اسامی ۴۰۰ نفر از میلیارد‌های آمریکا را منتشر نموده که بیل گیتز مؤسس کمپانی مایکروسافت، با ثروت پنجاه و سه میلیارد دلاری خود در رأس آن قرار دارد.
- به گزارش سازمان ملل متحد، در سال گذشته تولید تریاک در افغانستان به بیش از چهار هزار تن رسیده است. این حجم از تریاک به معنای آن است که عملاً نود درصد کل تولید تریاک جهان در این کشور تولید می‌شود. بر اساس گزارش مجلس افغانستان، تولید تریاک در این کشور نسبت به سال ۲۰۰۵ بیش از ۳۰ درصد افزایش داشته است.
- صدراعظم آلمان تصمیم کابینه این کشور مبنی بر اعزام نیروی دریایی آلمان جهت فرماندهی نیروهای مراقب سواحل لبنان را یک تصمیم تاریخی نامید.
- رئیس‌جمهور آمریکا رسماً از کنگره این کشور خواست تا قدرت و اختیارات بیشتری به دولت او در زمینه استراق سمع و بکار بردن روش‌های خشن‌تر در بازجویی بدهند.
- ده‌ها تن از کارگران شرکت فرش "البرز" بابلسر ضمن تجمع در مقابل درب کارخانه قصد داشتند در اعتراض به ۹ ماه بلاتکلیفی خود و عدم دریافت حقوق و مزایا در این فاصله، به سمت فرمانداری بابلسر راهپیمایی کنند که با مخالفت و یورش نیروهای انتظامی مواجه گردیدند که در نتیجه تعدادی از کارگران بازداشت شدند. کارگران معترض با تجمع در مقابل این واحد با نیروهای انتظامی درگیر شدند.

ادامه مطلب در صفحه ۱۰

نکاتی از تاریخ جنبش سندیکائی در صنعت نفت عراق

مترجم: خالد امین

مقدمه مترجم

جنبش کارگری عراق مورد بی‌توجهی کامل رسانه‌های جمعی قرار گرفته است. خیل گزارشگران، خبرنگاران و تحلیل‌گران با تمرکز کامل بر کارهای اشغالگران خارجی، مرتجعین داخلی، اقدامات تروریستی و تروریست قلمداد کردن نیروی مقاومت مردمی و نیز حوادثی چون دادگاه صدام و غیره مسایل سیاسی، مبارزاتی و معیشتی طبقه کارگر را از چشم مردم دور نگاهداشته‌اند. ضعف و پراکندگی چپ سوسیالیست و ناتوانی آن در اطلاع‌رسانی پیرامون این جنبش نیز در تشدید وضع فوق کمک کرده است.

جناپاتی که امپریالیست‌ها، ناسیونالیست‌ها و مرتجعین مذهبی در عراق مرتکب می‌شوند زندگی مردم و از جمله طبقه کارگر را به شدت زیر فشار گذاشته است. بیکاری، دستمزد پایین و عدم امنیت شغلی بر عدم امنیت جانی افزوده شده و این فشار را برای طبقه ما چند برابر کرده است. با اینحال جنبش کارگری عراق از پانفتاده و فعالین آن از سال ۲۰۰۳ به بعد در احیای تشکلهای پیشین و یا سازمان دادن تشکلهای نوین کوشا بوده‌اند. به همین جهت تاکنون عده‌ای از رهبران کارگران ترور شده‌اند که هیچگونه تحقیقی پیرامون این جنایات انجام نگرفته و یا اگر گرفته نتایج آن انتشار بیرونی نیافته است (هنوز مسئله ترور علی حسن عبد (ابو فهد) و احمد ادیس عباس کاملاً مسکوت گذاشته شده است). بنابراین، واجب است پیشروان کارگری در عراق خود در این مورد دست به اقدامات لازم زده و در شرایط مناسب آمرین و عاملین این جنایات را افشاء و در صورت امکان به دادگاه بکشانند.

امپریالیسم آمریکا برای حفظ هژمونی خود در جهان و تداوم آن در آینده باید بر خاورمیانه و نفت آن تسلط کامل و حتی مستقیم داشته باشد. بر اساس آماري که در سال ۱۹۹۶ منتشر گردیده تا این سال ذخیره کشف شده نفت در خاورمیانه ۶۵۹/۶ میلیارد بشکه بوده که ۱۰۰ میلیارد بشکه آن در عراق قرار داشته است. حمله به عراق، تسلط بر چاه‌های نفت آن و تحمیل مواد نولیبیرالی در قسمت اقتصادی قانون اساسی این کشور بخشی از استراتژی طبقه حاکمه ایالات متحده برای تسلط بر خاورمیانه بوده و هست. همین امر مخصوصاً توجه به کارگران عراق در بخش نفت را اهمیتی چند گانه می‌بخشد. همانطور که گفته شد دست‌اندر کاران رسانه‌ی و اغلب قلم‌به‌مزد در پنهان نگهداشتن وضع طبقه کارگر عراق و بویژه نفت‌گران آن فعالند و سوسیالیست‌ها باید در جهت عکس بکوشند و

رسید. افزایش شماره کارگران در آن موقعیت حیاتی بود. در این مقطع معین از مبارزه بدلیل ارتقای آگاهی نفت‌گران و مجربتر شدن فعالین سندیکا و رهبران کارگری نفوذ سندیکا در بین کارگران در حال افزایش بود. به همین دلیل بر تعداد اعضا و فعالیت‌های سندیکائی در سراسر عراق افزوده شد. در ۱۹۶۹ تعداد اتحادیه‌ها در بخش نفت به ۹ عدد رسید. آنها قادر شدند ۱۸۰۰۰ کارگر را عضوگیری کنند. در ۱۹۷۱ بر اثر سیاست‌های دولت بعث، اوضاع اقتصادی و عواملی دیگر حرکات سندیکائی افت کرد، تعداد اعضا به ۱۶۰۰۰ نفر کاهش یافت و تعداد اتحادیه‌ها به هشت رسید. اما در سال ۱۹۷۳ به علت ملی شدن نفت و افزایش اهمیت آن، ازدیاد محصولات نفتی و زیاد شدن بهای نفت، تعداد کارگران افزایش چشمگیری یافت و اتحادیه‌ها توانستند ۴۷۸۷۰ نفر از آنها را در صفوف خود سازمان دهند.

فعالیت سندیکائی به همین شکل تداوم داشت تا اینکه رژیم حاکم در سال ۱۹۸۷ فرمان شماره ۱۵۰ را صادر کرد. به موجب این فرمان همه کارگران کارمند اعلام شدند. در همین سال یک مصوبه قانونی دال بر لغو تشکلات اتحادیه‌ی نیز به تصویب رسید. به همین جهت تا پایان سال تعداد اتحادیه‌ها از ۱۲ به ۶ کاهش یافت.

متعاقب این اقدامات حرکات و مبارزات کارگری زیر ضرب رفت و رهبری، کادرها و اعضا اتحادیه‌ها مورد حمله واقع شدند. شمار زیادی اخراج شدند و ادارات امن و مخابرات آنها را تحت تعقیب قرار دادند. این اقدامات سرکوبگرانه موجب امحای کامل جنبش سندیکائی نشد. کارگران سندیکای خود را مخفیانه تشکیل دادند. تشکلی که پس از قانون شماره ۲۵ سال ۱۹۸۷ به صورت کاملاً مخفی شکل گرفت "جنبش سندیکائی دموکراسی کارگران در عراق" نامیده شد. این تشکل توانست کارگران را در تشکلهای کارگری کوچکتر سازمان دهد. علیرغم محدودیتها و سرکوب و اختناق کادری خوبی پرورش یافتند و مبارزه را در جهت دفاع از حقوق کارگران و منافع طبقه پیش بردند.

بعد از سرنگونی صدام حسین رهبری و کادریهای کارگری در بخشهای مختلف، از آنجمله رهبران کارگران نفت، بر اساس ضوابط دموکراتیک اقدام به بازسازی سندیکاهای کارگری عراق نمودند. رهبری سندیکاهای نفت در تاریخ ۲۰۰۳/۰۵/۱۶ جلسه‌ی وسیع را فراخوان داد تا تشکلهای کارگری در سایر مراکز نفتی را احیا کند. در این جلسه ۱۸ کمیته اتحادیه‌ی در بخشهای مختلف نفت رسماً تشکیل شد.

در مناطق مختلف نفتی در بصره، کرکوک و موصل تشکلهای جدیدی نیز شکل گرفتند که هزاران کارگر به آنها پیوستند. این تشکلهای اعلام آمادگی کردند تا برای بازپس‌گیری حقوقی مبارزه کنند که حکومت بعث طی سالیان طولانی تسلطش از آنها گرفته بود.

کارگران نفت در عراق در شرایطی بسیار سخت تلاش کردند تا تاسیسات ویران شده توسط

مسایل این طبقه را به اطلاع مردم برسانند. نگارنده این مختصر با توجه به این ضرورت به جستجو پرداخت تا دریابد در دل این دریای خون و جنایت که امپریالیسم آمریکا مسبب اصلی آنست چه بر سر طبقه ما آمده است. اما هرچه بیشتر جستجو کردم کمتر یافتم تا اینکه در "منبع الاتحاد العام لنقابات العمال فی العراق" به نوشته زیر برخوردیم که در سال ۲۰۰۴ نوشته شده است. نام نویسنده و یا نویسندگان مقاله ذکر نشده است. از قرائن چنین پیداست که نگارنده و یا نگارندگان آن از "شیوعی" هانی هستند که معتقدند قبل از حکومت بعث کارگران در عراق حقوق حقه و کرامتشان تأمین بود (احتمالاً بدلیل فعالیت‌های حزب شیوعی؟؟) و امروز کار عمده طبقه کارگر بازپس‌گیری آن حقوق است و بیرون راندن کارگران "اجنبی". به‌رحال مقاله صرفاً به قصد اطلاع‌رسانی از عربی به فارسی برگردانده شده و مترجم مسئولیتی در قبال خط حاکم برنوشته ندارد.

نکاتی از تاریخ

جنبش سندیکائی در صنعت نفت عراق

در ۱۹۳۰ میلادی اولین اتحادیه‌های کارگری نفت‌گران در شهرهای کرکوک، بغداد و بصره تشکیل شدند و به همین جهت این تاریخ را باید سرآغاز جنبش سندیکائی در صنعت نفت عراق به حساب آورد. لازم به یادآوری است که در سال ۱۹۳۰ فقط ۱۵۳۷ کارگر در بخش نفت کار میکردند، اما در سالهای بعد بر اثر کشف میدانهای تازه، حفر چاههای جدید، حمل و نقل و صدور نفت تعداد کارگران به ۱۳۰۰۰ نفر رسید.

گامهای اولیه‌ی که تشکیلات سندیکائی از همان روزهای نخست برداشت عبارت بودند از تقویت و ارتقای آگاهی رهبران عملی کارگری، مبارزه در راه کسب حقوق حقه کارگران و تشدید این مبارزه در همین راستا اعتصاب بزرگ ۱۹۶۴ در شرکت نفت کرکوک سازمان داده شد. نیروهای دولتی با مسلسل جواب این اعتصاب را دادند که در اثر آن ۱۵ کارگر جانباختند و تعداد زیادی زخمی شدند.

با توجه به اهمیتی که به استخراج نفت و توسعه بخشین به بخشهای کارگری داده شد در ابتدای سال ۱۹۵۷ تعداد کارگران به بیش از ۱۰۳۹۷ نفر و در پایان سال به ۴۷۸۷۰ نفر

حملات آمریکا را از نو بسازند. آنها همزمان و دوش به دوش سایر کارگران و مردم عراق بر بازسازی، رشد و توسعه عراق شرکت کردند.

به این ترتیب مبارزان بپا خاسته‌اند تا از حقوق کارگران دفاع کنند، کرامت و حیثیت از دست رفته توده‌ها را بازستانند و شرایط اقتصادی مناسبی برای بازسازی فراهم نمایند. اما تا حقوق مدنی و امنیت شغلی و جانی خود کارگران تامین نشود و قانون کاری که همه اینها را تضمین ننماید وجود نداشته باشد بازسازی ممکن نخواهد شد.

کارگران به لحاظ اقتصادی دشواریهای زیادی داشته‌اند و همین اجازه نداده است تا آنها بطور موثر از حقوق خود دفاع کنند و یک زندگی شرافتمندانه و انسانی را برای جامعه به ارمغان بیاورند. دستمزد کم، فقدان امنیت شغلی، عدم وجود یک قانون کار مترقی، که حقوق کارگران را تامین نماید، از جمله این دشواریهاست. علاوه بر مشکلات یاد شده، طبقه کارگر در یک شرایط جنگی زندگی میکند که حاکم بر زندگی کل مردم عراق است. بمبارانهای مداوم و دیگر اقدامات تروریستی داخل و خارج باعث شده تا عده زیادی از کارگران نفت جان ببازند.

سندیکاهای کارگران عراق و از آنجمله سندیکای کارگران نفت تلاش کرده‌اند تا طریق بهتری برای همکاری بیابند و شیوه به حداقل رساندن موانع سر راه کارگران عراق و از جمله کارگران نفت را بررسی نمایند. به همین خاطر کارگران نفت و سندیکایشان کوشش کردند تا توجه اکید دولت را به اهمیت نفت جلب کنند و آنرا برای هیات حاکمه به صورت یک معضل درآورند. سندیکا تلاش کرد بفهماند که نفت و امورات آن باید توسط خود کارگران و ملت عراق اداره شود و دست شرکت‌های محترک کوتاه گردد که از نفت استفاده نامشروع میکنند و آنرا علیه مصالح ملی و میهنی بکار میگیرند.

کارگران نفت در شرایط بسیار سختی زندگی میکنند و هزاران نفرشان را به سنگفرش خیابانها سپرده و جزء ارتش بیکاران شده‌اند. در چنین شرایطی سندیکا به استخدام کارگران اجنبی اعتراض کرد. در میان کارگران اخراجی عده زیادی کارگر ماهر و متخصص وجود دارند و همین امر به آنها در استخدام اولویت میدهد. سندیکا در جهت همکاری با سازمانهای دولتی و منطقه‌ای همراه با سایر اتحادیه‌ها کلاسهای آموزشی گذاشت تا مهارتهای کارگران را بهبود بخشد.

سندیکای کارگران نفت با اتحادیه‌های دوست و تشکلهای نفتگران با حسن نیت همکاری کرده است. این سندیکا از یاری رساندن به اتحادیه‌های کارگران عراقی دریغ نکرده و از آنها پشتیبانی کرده است. این کار به این دلیل انجام گرفته تا اساسی محکم در جهت دفاع از مصالح و حقوق کارگران عراقی ایجاد شود. ■

"مقدمه‌ای

بر احیای سوسیالیسم"

بقیه از صفحه ۱۷

از "دوران ویژه" خود به صورت جامعه ای با برنامه ریزی سوسیالیستی و متعهد به ایجاد برابری برپا خاسته است که سطح آموزش و بهداشت اش با ثروتمندترین ملل جهان برابری می کند. سرسبز بودن کوبا و دستاورد‌هایش در زمینه فرآورده های کشاورزی اساسی، علیرغم تحریم اقتصادی آن توسط ایالات متحده، الهام بخش کشورهای فقیر در سرتاسر جهان بوده است. تأثیر اثباتی سوسیالیسم کوبا، تازه دارد خود را با رستاخیز سوسیالیستی که در تمامی امریکای لاتین آغاز شده است، نشان میدهد.

دوماً: آنچه که بویژه برای این بحث تعیین کننده و اساسی است، شناختن این واقعیت است که فروپاشی ۱۹۹۱ شوروی نه آن چنان که اینک می گویند، پایان سوسیالیسم واقعاً موجود بود، بلکه به سادگی پایان یک فرآیند تاریخی بود که سه ربع قرن پیش با اولین تلاش مهم برای گسستن از سرمایه‌داری و ساخت جامعه ای سوسیالیستی آغاز شد. انقلاب روسیه و انقلابات بعدی که پس از آن درست در نامساعدترین شرایط و در کشورهایی از لحاظ اقتصادی عقب افتاده روی دادند، مبارزات درونی و دخالت های خارجی، بسیاری از این انقلابات را بلافاصله پس از ظهورشان به زمین زد. در مورد شوروی، جامعه از همان اوایل روی کار آمدن استالین در دهه ۳۰ نتوانست راه سوسیالیستی را به سوی برابری و تعاون که در آن سمت گیری جامعه بوسیله طبقه کارگر خود جامعه تعیین می شود، دنبال کند. پس از آن، جامعه به صورت یک جامعه راکد که پس از انقلاب (اما نه به هیچ مفهوم سوسیالیستی) درآمد که همچنان می کوشید خود را سرپا نگه دارد و بخور و نمیری را برای مردمش فراهم آورد. با وجود این، همین شرایط رکود می توانست تضمین این امر باشد که یا جامعه با توسل و بازگشت به سوی توده ها قاطعانه به سمت سوسیالیسم حرکت کند و یا با اجازه دادن به افشار حاکم و تبدیل آن به یک طبقه حاکم واقعی راه سرمایه‌داری را انتخاب کند که نهایتاً و اجباراً به جای سوسیالیسم، راه سرمایه‌داری را انتخاب می کرد. بدین گونه شکست واقعی سوسیالیسم در اتحاد شوروی (در مقابل مرگ اتحاد شوروی به عنوان یک دولت) نه با پایان جنگ سرد، بلکه دهه ها قبل از آن یعنی در سالهای ۱۹۳۰ روی داده بود. طبیعی است که پیروزمندان سرمایه‌داری در این مبارزه به این باور برسند و دیگران را نیز متقاعد کنند که سقوط اتحاد شوروی ثابت کرد که سوسیالیسم در هر شرایطی محکوم به شکست است. مبارزه برای وجود آوردن جامعه ای

سرمایه‌داری از ویرانه های یک جامعه فنودالی در قرون وسطی، خود، فرآیندی طولانی و بلند مدت با افت و خیز و شکست های فراوان بود. مبارزات اولیه برای ایجاد جامعه بورژوازی، هرچند که اغلب نوید بخش بود، اما در شرایط اجتماعی فنودالی دست و پا می زد و توان چندانی برای بقا نداشت. قرن ها باید می گذشت و شرایط تاریخی جدیدی باید بوجود می آمد تا سرمایه‌داری بتواند ساحل امن خود را بوجود آورد و با خلاص شدن از شر دشمنان اش به نیرویی جهانی تبدیل شود. اینکه آیا تاریخ در این مورد خود را "تکرار" خواهد کرد یا نه، کسی نمی داند. اما این که چنین امکانی وجود دارد را نمی‌توان از لحاظ منطقی یا تاریخی رد کرد.

علاوه بر آن، با توجه به رکود اقتصاد جهانی و شدت یافتن قطب بندی طبقاتی که از دهه ۷۰ آغاز شده و هنوز ادامه دارد، امروزه کاملاً روشن شده (پانزده سال پیش هنوز به این روشنی نبود) که این روند چندان به درازا نخواهد کشید. سرمایه‌داری سیستمی است که نه برای ارضای نیازهای بشری، بلکه برای انباشت سرمایه بوجود آمده است. در طول یک قرن و نیم پس از انقلاب صنعتی، شرایط انباشت سرمایه در مرکز جهان سرمایه‌داری بی اندازه مساعد بود. صنعت باید از صفر شروع می کرد و بهمین دلیل، چشم انداز سرمایه‌داری هیچ محدودیتی نمی شناخت. بدینگونه، تقاضای بسیار زیادی برای سرمایه که عرضه آن همیشه اندک بود، وجود داشت. اما همین که صنعتی پا می‌گرفت، به نحوی که امکان عرضه سرمایه برای سرمایه گذاری از ذخایر استهلاک موجود با سرمایه گذاری خالص بسیار اندک فراهم می شد، پویایی اقتصادی سیستم در هم ریخت و گرایش بلند مدت به سوی رکود اقتصادی خود را آشکار کرد. شدت این گرایش در زمان بحران بزرگ اقتصادی بر ملا شد.

آنچه که امروز، از "عصر طلایی" رشد اقتصادی در دهه ۵۰ و ۶۰ مراد می شود، تنها بواسطه مقتضیات کاملاً استثنایی دوران پس از جنگ دوم جهانی بود که شرایط را برای رشد سریع هموار کرد. عوامل زیر در ایجاد چنین مقتضیاتی دخیل بودند:

انباشت نقدینگی مصرف کننده که در خلال جنگ ایجاد شده بود، بازسازی اقتصاد درهم شکسته کشورهای اروپایی، دومین موج تولید اتومبیل، هژمونی اقتصادی امریکا، هزینه های نظامی مربوط به جنگ سرد (به انضمام دو جنگ منطقه ای در آسیا)، رشد بخش فروش، توسعه بخش مالی و غیره. به مجردی که زمان این شرایط تاریخی ویژه به سر رسید، دوران رشد نسبتاً بالا نیز پایان گرفت و گرایش عمومی ذاتی به سوی رکود اقتصادی، نشانه های خود را آشکار کرد.

ادامه مطلب در صفحه ۱۰

نگاهی به فیلم "یک حقیقت نامناسب"^۱

نادر ثانی

چند روز پیش امکان آن را یافتیم که به همراه گروهی از آموزگاران شهر استکهلم فیلم "یک حقیقت نامناسب An Inconvenient Truth"، یعنی فیلمی را که قرار است حدود ده روز دیگر در سوئد به روی اکران بیاید ببینیم.

می‌دانستم که این فیلم که کار تهیه آن در آغاز سال ۲۰۰۶ به پایان رسیده است، از حدود سه ماه پیش (ماه مه امسال) در ایالات متحده آمریکا به نمایش درآمده و در خلال مدت کوتاهی توانسته است یکی از پرفروش‌ترین فیلم‌های مستند در این کشور باشد.

براین امر آگاه بودم که نمایش این فیلم در ماه‌های اخیر در بسیاری از فستیوال‌های بین‌المللی فیلم از جمله فستیوال‌های فیلم در کان، گوتنبرگ، ادینبورگ، سان‌دانس و مالمو با موفقیت بسیاری روبرو بوده است.

پیش از این هم (حدود دو هفته پیش) در برنامه "۶۰ دقیقه 60 Minutes" که از سری برنامه‌های خبری "سی ان ان CNN" می‌باشد مصاحبه‌ای با "آل گور Al Gore" که نقشی عمده در این فیلم بر عهده دارد، را دیده بودم و از اینرو می‌دانستم که به دیدار چه فیلمی می‌روم اما آنچه که دیدم حتی بیش از آن بود که انتظار داشتم.

"یک حقیقت نامناسب" فیلمی مستند در مورد تغییراتی است که در خلال دهه‌های اخیر در اوضاع جوئی کره زمین به وقوع پیوسته و همچنین در مورد علت‌های بلاواسطه بروز این تغییرات می‌باشد. در این فیلم نگاهی نسبتاً ریشه‌ای به تغییرات فاحشی که در دهه‌های اخیر در اقصی نقاط جهان در مورد اوضاع آب‌وهوایی پیش آمده شده و سپس به علل وجودی این تغییرات (از نظر شرایط جغرافیایی و شیمیایی)، راه مقابله با آنها و آنچه که در صورت عدم اتخاذ سیاستی مناسب در مورد اوضاع یادشده می‌تواند بر سر کره زمین و ساکنان آن بیاید می‌پردازد.

کارگردان فیلم "دیویس گوگن‌هیم Davis Gygyenheim" است، که مسئولیت تهیه و تنظیم فیلمنامه فیلم را نیز بر عهده داشته است. "لارنس بندر Lawrence Bender" که قبلاً فیلم‌هایی چون "پالپ فیکشن Pulp Fiction" را تهیه کرده است، تهیه‌کننده آن می‌باشد. این دو بدون شک در کار خود موفق بوده‌اند و توانسته‌اند تا با تهیه فاکت‌های فراوان و ارائه آنها به شکلی قابل‌قبول فیلم مستندی با کیفیتی بالا به بیننده ارائه دهند. اما همانطور که در بالا نیز به آن اشاره شد فردی که مسئولیت عرضه پیام فیلم را بر عهده دارد، آل گور می‌باشد که در دوره ریاست جمهوری "بیل کلینتون Bill Clinton"، (بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۰) رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده آمریکا به مدت ۸ سال معاون او بود.

در خلال سال‌های یادشده بسیار در مورد آل گور خوانده بودم و بارهای زیادی به مناسبت‌های گوناگون در برنامه‌های اخبار و غیره به سخنرانی‌های او گوش داده بودم و از اینرو او را چهره‌ای فاقد جذب (فردی در حد و هیبت حسینعلی منتظری در جمهوری اسلامی ایران) ارزیابی می‌کردم. این فیلم اما چهره دیگری از او را برای من به نمایش گذاشت. او فردی بود که اطلاعات و دانش زیادی در مورد محیط زیست و تغییرات جوئی در سال‌های اخیر داشته و سالها (در دوران پیش از آغاز دوران معاونت ریاست جمهوری)، در دانشگاه به تحصیل در این مورد مشغول بوده و سپس در کنگره ایالات متحده آمریکا زمان بسیار زیادی را به فعالیت در این مورد اختصاص داده است. چهره خشک و بی‌روح معمولی او در این فیلم جای خود را به چهره فردی که در حال فعالیت برای مسئله‌ای که برای او از ارزش فراوان برخوردار بوده است داده، فردی که در مورد آنچه که در موردش فعالیت می‌کند اطلاعات فراوان داشته داد. آل گور در خلال فیلم با کلامی طنزآلود و هاله شخصی دادن به بسیاری از حقایق دشوار موجود درک این واقعیت‌ها را آسان‌تر می‌نمود. از جمله در آغاز فیلم زمانی که در یکی از سمینارهای متعددی که در مورد مسئله محیط زیست به معرفی خود برای مدعوین پرداخت از خود به عنوان "فردی که گفته می‌شد که رئیس‌جمهور آتی ایالات متحده است یاد کرد!" و زمانیکه حضاران به خنده پرداختند گفت که نمی‌فهمم کجای این حرف خنده‌دار بود!

جالب آن است که آل گور بر خلاف بیل کلینتون که برای شرکت در سمینارهای گوناگون خواهان دریافت دلارهای بسیار زیادی می‌باشد، لاقلاً در ظاهر برای شرکت در سمینارهای گوناگونی که در سال‌های اخیر در مورد محیط زیست به پا شده پولی درخواست و دریافت نکرده است و از جمله هنگامی که در ۶ سپتامبر برای نشان دادن فیلم خود به جمعی از سیاستمداران سوئدی به استکهلم می‌آید نه تنها برای شرکت خود در این جلسه پولی درخواست نکرده بلکه حتی اعلام داشته که هزینه بلیط هواپیمایش را خود پرداخت خواهد نمود!

۲- فراموش نکنیم که او انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۰ را به گونه‌ای کاملاً شک‌برانگیز به "جورج بوش George Bush" باخت.

در "یک حقیقت نامناسب" دیویس گوگن‌هیم و آل گور تلاش می‌کنند تا در خلال ۱۰۰ دقیقه‌ای که فیلم به طول می‌انجامد نشان دهند که آنچه که امروز در مورد تغییرات آب و هوایی در سطح بین‌المللی شاهد آن هستیم اتفاقی نبوده و در رابطه مستقیم با میزان دی‌اکسیدکربنی دارد که انسان در سال‌های اخیر با استفاده بی‌رویه از مواد سوختی و پخش لجام‌گسیخته گازهای به وجود آمده در اثر آن به کره زمین تحمیل کرده است. فیلم سرشار از فاکت‌های علمی و مثال‌های فراوان در این زمینه بوده و به گمانم هم گوگن‌هیم، هم بندر و هم گور در کار خود (تهیه و ارائه فاکت‌ها) موفق بوده‌اند.

از جمله فاکت‌هایی که در این زمینه به بیننده فیلم ارائه می‌شود می‌توانم از نکات زیر یاد کنم:

- میزان گرمای کره زمین در سال‌های اخیر به میزانی که نمی‌توان از طریق دیگری جز گرم‌شدن بی‌رویه کره زمین به دلیل فعالیت‌های انسانی آنها را توضیح داد، بالا رفته است.

- لایه اوزون به دلیل وجود میزان بالای گازهایی که باعث از میان رفتن این لایه بسیار مهم در بیرون جو کره زمین می‌شوند، دچار صدمه فراوان شده است.

- این بالا رفتن گرمای عمومی کره زمین باعث تغییرات جوئی بسیار از جمله گرم و یا سرد شدن بیش از حد مناطق گوناگون کره زمین، آب شدن یخ‌های مناطق قطبی، تغییر قدرت و جهت آبهای گرم اقیانوس‌ها و بادهای، بالا رفتن میزان گردبادهای و توفان‌ها و از این قبیل شده است.

- تعداد گردآب‌های بسیار شدید (گردآب‌هایی با درجه شدت ۴ و ۵) در خلال ۳۰ سال اخیر دو برابر شده است.

- تغییرات شدید آب‌وهوایی اخیر تا به حال به از میان رفتن دستکم ۲۷۹ نوع گیاه و یا حیوان منجر شده است.

- میزان یخی که در دهه گذشته از یخزارهای گروئلند جدا شده‌اند (و در حال آب شدن و از میان رفتن هستند) دو برابر بیش از معمول بوده است.

- میزان اشاعه برخی از بیماری‌ها (مانند مالاریا) به مناطقی که در گذشته هیچگاه نشانی از این بیماری‌ها نداشته‌اند نمی‌تواند دلیلی جز تغییرات شدید جوئی داشته باشد.

گوگن‌هیم و گور در فیلم "یک حقیقت نامناسب" با قاطعیت فراوان نشان می‌دهند که دی‌اکسیدکربنی که حاصل سوخت بسیار زیاد، بی در و پیکر و بی‌رویه در سال‌های اخیر است باعث شده تا بخش بزرگی از گرمایی که در گذشته پس از

۱- در برگردان نام فیلم به فارسی، فیلمی که نام انگلیسی آن An Inconvenient Truth است، بهتر دیدم تا از ترکیب "یک حقیقت نامناسب" و نه از ترکیب "یک حقیقت ناجور" که شاید دارای مفهوم دقیق‌تر و ازادای نام فیلم است استفاده کنم.

اصابت اشعه‌های خورشید به کره زمین (و بخصوص به یخزارها) دوباره به بیرون از کره زمین بازتاب داده می‌شود در جو کره زمین باقی مانده و حرارت عمومی کره زمین را بالا ببرد.

زمانی که با این حقایق آشنا می‌شدم به ناگاه به یاد آن افتادم که بلندی بلندترین قله کشور سوئد (یکی از قله‌های کوهی به نام کینه‌کایسه Kebnekeise) که در بالای آن یخزار وسیعی قرار دارد، در سال‌های اخیر به دلیل آب شدن یخ‌های بالای آن ده‌ها متر پایین آمده است. به یاد آن افتادم که میزان هوای آلوده در سال‌های اخیر در بسیاری از نقاط جهان (از جمله آن) به حدی بوده که از مردم در بسیاری از روزها خواسته می‌شود که از خانه خارج نشده و یا از آوردن ماشین شخصی به خیابان‌ها خودداری کرده و یا بر دهان خود حافظی برای جلوگیری از استنشام گازهای سمی بزنند. به یاد آن افتادم که تعداد افرادی که در سال‌های اخیر بر اثر گرما و یا به وجود آمدن سیل و گردباد جان خود را از دست داده و یا دچار خسارات مادی فراوان شده‌اند افزایشی بسیار داشته است.

گوگن‌هیم و گور فیلم خود را "یک حقیقت نامناسب" نام نهاده‌اند چرا که آنچه را که ارائه می‌شود حقیقت دانسته و هم‌زمان معتقدند که گروهی به دلایل گوناگون این حقیقت را نامناسب ارزیابی کرده و نمی‌خواهند آن را قبول نمایند.

از جمله فاکت‌های جالب دیگری که در این فیلم ارائه می‌شود می‌توان از این حقایق یاد کرد:

- امروز با استفاده از دانش حاضر می‌توان با مطالعه یخ‌های موجود در یخزارها و قطب‌ها اطلاعاتی جامع و نسبتاً دقیق در مورد میزان گرمای کره زمین و میزان گاز دی‌اکسیدکربن موجود در آن در خلال ۶۵۰ هزار سال گذشته به دست آورد!

- میزان جمعیت ایالات متحده آمریکا تنها یک دهم کل جمعیت کره زمین است و با این وجود این کشور گناه پخش نزدیک به یک سوم از کل دی‌اکسیدکربنی را که هر روز به میزان موجود اضافه می‌شود را بر عهده دارد!

- از تمامی کشورهای کره زمین تنها دو کشور (ایالات متحده آمریکا و استرالیا) از امضای قرارداد کیوتو که برای محدود کردن میزان دی‌اکسیدکربن تولیدی میان کشورهای جهان منعقد شده است سر باز زده‌اند!

- میزان دی‌اکسیدکربنی که اتومبیل‌های سواری در بسیاری از کشورها (نه تنها در کشورهای اسکندیناوی بلکه حتی در کشوری چون چین) تولید می‌کنند بالاتر از ایالات متحده آمریکا و حتی بالاتر از ایالات پیشرفته این کشور در این مورد (از جمله کالیفرنیا) می‌باشد!

- از تعداد بسیار زیادی مقاله و کتاب علمی که در رابطه با موضوع تغییرات جوئی در کره زمین و بالا رفتن میزان دی‌اکسیدکربن نوشته شده هیچ کتابی در مخالفت با عقیده رایج عمومی بین دانشمندان در این مورد (یعنی وابسته بودن گرم شدن کره زمین به بالا رفتن میزان دی‌اکسیدکربن در جو آن) نوشته نشده است.

فیلم "یک حقیقت نامناسب" به گونه‌ای تهیه شده که در آن آل‌گور بیننده را به زندگی شخصی خود راه می‌دهد تا به اینگونه اعتماد او را جلب کند. او از آموزگاران و استادان دانشگاه خود گفته، بیننده را به محل‌های سکونت خود در دوران کودکی و جوانی خود برده و از این واقعیت می‌گوید که خواهرش به دلیل سیگارکشیدن دچار بیماری سرطان شده و جان خود را از دست داده است و همین امر (به همراه واقعیت‌های پزشکی که در مورد استفاده از سیگار به اثبات رسیده است) باعث آن شده تا پدر او تغییراتی اساسی در

کشت موجود در مزرعه خانوادگی که در آن سال‌ها به کشت تنباکو اختصاص داده شده بود، به وجود آورد.

پیام دیویس گوگن‌هیم و آل‌گور به بینندگان "یک حقیقت نامناسب" پیامی واضح است: اگر به استفاده بی‌رویه از مواد سوختی پایان ندهیم تغییراتی بس شدیدتر و مهیب‌تر بر کره زمین تحمیل خواهیم کرد، تغییراتی که تمامی حیات موجود در این کره را دچار تغییراتی اساسی کرده و نه تنها حیات ما را بلکه حیات نسل‌های بعدی نیز به خطر خواهد افتاد.

از جمله تغییرات بسیار بااهمیتی که گوگن‌هیم و گور در این مورد برمی‌شمارند می‌توان از موارد زیر یاد نمود:

- تعداد افرادی که در خلال ۲۵ سال آینده به علل ناشی از بالا رفتن میزان گرما در کره زمین جان خود را از دست خواهند داد دو برابر شده و به سالی ۳۰۰ هزار نفر خواهد رسید.

- تعداد امواج آب گرم که باعث پدید آمدن گردبادهای شدید و توفان‌ها شدید ناحیه‌ای خواهند شد افزایش بسیار یافته و گرمای آنها بالا خواهد رفت.

- میزان آب اقیانوس‌ها به دلیل آب شد یخ قطب‌ها و گرونلند می‌تواند تا ۶ متر بالا رود. چنین بالا رفتنی می‌تواند بسیاری از شهرهای پرجمعیت دنیا (از جمله شانگهای، آمستردام و نیویورک) را با خطری جدی روبرو نماید. این امر می‌تواند باعث آن شود که در سال ۲۰۵۰ بیش از یک میلیون نفر از مردم جهان به دلیل به وجود آمدن شرایط تازه جوئی ناچار به کوچ دائمی از خانه و آشیانه خود شوند.

- این خطر وجود دارد که شدت آب شدن یخزارها به حدی باشد که تابستان سال ۲۰۵۰ قطب شمال به کلی خالی از یخ بشود.

گوگن‌هیم و گور معتقدند که زمان دست یازیدن به تغییرات وسیعی در جلوگیری از استفاده لجام‌گسیخته از مواد سوختی فرارسیده است زیرا اگر هرچه زودتر کمر همت برای به وجود آمدن چنین تغییراتی ننبدیم نخواهیم توانست مانع ایجاد تغییرات شدید و پردامنه در آب و هوا باشیم.

همانطور که قبلاً اشاره کردم این فیلم مستند (همانند فیلم‌های مایکل مور Michael Moore کارگردان دیگر اینگونه فیلم‌ها) فیلمی انتقادی است اما برخلاف بسیاری از فیلم‌های مایکل مور

سرشار از فاکت‌های فراوان علمی می‌باشد. هوگن‌هیم و گور خواهان آن هستند که بیننده فیلم خود را "بیدار" کرده و به حرکت درآورند، شاید که بتوان ترمزی بر موتور لجام‌گسیخته افزایش میزان دی‌اکسیدکربن و تغییرات بسیار جوئی ناچار از آن شد.

"یک حقیقت نامناسب" فیلمی حاوی بسیاری نکته‌ها برای دیدی منقدانه است و از اینرو می‌توانم دیدن آن را توصیه کنم. اما در خاتمه باید به برخی از مواردی که فیلم را ناکامل و یا نادرست کرده اشاره کنم:

- "یک حقیقت نامناسب" به شکلی بسیار منطقی و درست به پدیده استفاده لجام‌گسیخته از مواد سوختی و تولید دی‌اکسیدکربن ناشی از آن که باعث به وجود آمدن تغییراتی شدید و مرگبار می‌شود می‌پردازد اما در هیچ‌جکای فیلم به علت وجود و استمرار چنین پدیده‌ای که به گمان من همانا استیلای تولید سرمایه‌داری بر کلیت پروسه تولید، توزیع و زندگی روزمره است نمی‌شود.

- در "یک حقیقت نامناسب" به درستی به اثرات فاجعه‌بار استفاده لجام‌گسیخته از نفت و گاز طبیعی پرداخته می‌شود اما در این میان حرفی از ذغال‌سنگ که استفاده بی‌روپیکر از آن نیز نتیجه‌ای جز فرآمد یادشده ندارد پرداخته نمی‌شود.

- در "یک حقیقت نامناسب" به چرایی آنچه که بر سرمان آمده پرداخته می‌شود اما در فیلم اشاره‌ای به چاره چیست و چگونه می‌توان از مخمصه کنونی به شکلی قابل قبول و درازمدت رها شد، اشاره‌ای نمی‌شود.

- در یکی از صحنه‌های پایانی فیلم هوگن‌هیم و گور با نشان دادن صحنه‌ای از فروریختن دیوار برلین می‌گویند که همانطور که در کنار هم توانستیم کمونیسم را فرو بریزیم می‌توانیم در کنار هم بر مشکل بزرگی که در فیلم از آن یادشده نیز چیره شویم. امری که هیچ ربطی به موضوع فیلم ندارد. با توجه به موضوع و روال فیلم واضح است که امر فوق به شکل نادرستی به فیلم تحمیل شده است که البته خود این امر از باور و موضع طبقاتی سازندگان فیلم حکایت می‌کند که به هیچ وجه حاضر به پذیرش نقش و مسئولیت غیرقابل انکار سرمایه‌داری در آنچه آنها آنرا "حقیقت نامناسب" می‌نامند نمی‌باشند.

"مقدمه‌ای بر احیای سوسیالیسم"

نویسنده: جان بلامی فاستر

برگرفته از ماهنامه مانتهی ریویو (جولای - آگوست ۲۰۰۵)

قسمت دوم

ترجمه از: پیام مارچ ۲۰۰۶

یکی از نقاط قوت اقتصاد با برنامه ریزی متمرکز، آن است که این اقتصاد با اشتغال کامل و با بهره وری کامل ظرفیت های تولیدی اش کار می کند. به زبان اقتصادی، در انطباق با منحنی امکانات تولیدی اش کار می کند و نه در زیر آن منحنی. در نتیجه هرگونه افزایش در تولید تسلیحات به هزینه بخش دیگری تمام می شود. یعنی همان مبادله کلاسیک تفنگ در برابر گره. اقتصاد کوچکتر اتحاد شوروی در مسابقه تسلیحاتی با ایالات متحده و دیگر کشورهای سرمایه‌داری ثروتمند، مجبور شد منابع اقتصادی اش را از کالاهای مصرفی و نهایتاً از سرمایه گذاری ضروری در خود وسایل تولید و تجهیزات و کارخانجات تولیدی تر که نیازمند بازسازی دائمی و جایگزین کردن آنها با تجهیزات و کارخانجات کارآ تر است، به طرف تولید تسلیحات منحرف کند. برای اتحاد شوروی، ضرورت سوق دادن منابع اقتصادی اش به تولید تسلیحات (و در سطحی که بتواند با ایالات متحده برابری کند)، فاجعه ای ازلی - ابدی بود. در جنگ سرد، جهان سرمایه‌داری نشان داد که بیشتر از رقیب انقلابی اش از عهده هزینه های هنگفت نظامی برمی آید.

دیگر کشورهای بلوک شرق نیز درگیر مشکلات مشابهی بودند. زیر بار مشکلات اقتصاد در حال رشد، در شرایط عقب ماندگی اقتصادی و خصومت بیرحمانه از طرف قدرت های سرمایه‌داری، اغلب این کشورها شاهد ظهور رژیم هایی بودند که دیر یا زود، مستقیم یا غیرمستقیم در مقابل سرمایه‌داری به زانو درآمدند. در چین، انقلاب فرهنگی که توسط مائو به راه انداخته شده بود، به تلاشی ناموفق برای مبارزه با ظهور یک طبقه جدید از درون بورکراسی حزب کمونیست دست زد که وی همیشه هراس داشت جامعه را به دوران سرمایه‌داری باز گرداند. انقلاب فرهنگی شکست خورد و هراس همیشگی مائو، تحقق یافت.

به نظر می رسد که ظهور گورباچف در اتحاد شوروی در ۱۹۸۵، روزنه امیدی برای بازسازی اساسی سیستم باشد. سقوط اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی جامعه شوروی در آن زمان، آن چنان عمیق و شدید بود که دولت حتی اگر می خواست دیگر در موقعیتی نبود که توان اجرای اصلاحات لازم برای احیای اقتصاد و جامعه اش را داشته باشد، بویژه آنکه اقتصاد جهانی سرمایه‌داری هم درست دم در ایستاده بود. از آنجا که انتخاب راه حل بسیج توده های مردم برای احیای تغییراتی اساساً انقلابی با منافع طبقه حاکم در تضاد اساسی قرار داشت، هرگز به آن فکر هم نشد. از زمان سقوط دیوار برلین در ۱۹۸۹، کاملاً روشن بود که سرمایه‌داری جنگ سرد را برده است و دو سال بعد، خود اتحاد شوروی هم فرو پاشید. یکی از اقتصاددانان آمریکایی بنام Robert Heilbroner در نشریه نیویورکر (۲۳ ژانویه ۱۹۸۹) آنچه را که میتوان افکار عمومی آمریکا در آن زمان نامید را چنین توصیف کرد: "کمتر از ۷۵ سال

پس از آغاز رسمی آن، سنیز بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم به پایان رسید. سرمایه‌داری بُرد."

معهدا بسیاری از جمله Heilbroner نتیجه گیری می کنند که با وجود این سوسیالیسم هنوز به مفهومی دیگر و نه بعنوان بدیلی صریح و عاجل برای سرمایه‌داری، بلکه همچون نوعی انسانی و عقلایی از سرمایه‌داری ممکن است همچنان وجود داشته باشد. با ایجاد شکاف در جنبش سوسیالیستی در زمان جنگ اول جهانی، احزاب سوسیال دمکرات آن روز اروپا دو راه کاملاً متفاوت را برگزیدند. یکی، جنبش انقلابی بود که روزا لوکزامبورگ و لنین به آن اعتقاد داشتند.

دیگری از جنگ اول جهانی جانبداری کرد، به جنبش عمیقاً رفرمیستی بدل شد که هدفش ارتقای منافع اتحادیه های کارگری، دولت رفاه و (در رادیکال ترین شکل اش) ملی کردن واحدهای اقتصادی عمده کشور بود. برای این جنبش، که اکنون نیز برای متمایز کردن خود از سوسیالیسم تمام و کمال، "سوسیال دمکرات" خوانده می شود، هدف، ایجاد سرمایه‌داری ای عقلایی تر، پای بندتر به ارزش های سوسیالیستی بود تا جدایی کامل از ساختار اقتصادی سیستم. این سوسیالیسم به ایجاد احزاب سیاسی که هدفشان پیروزی در انتخابات (به جای دعوت مردم به انقلاب) است، متکی بودند. در عمل، احزاب کمونیست اروپایی نیز با اتخاذ آنچه به "کمونیسم اروپایی" معروف شد، به همان راه افتادند. با فروپاشی اتحاد شوروی، بسیاری بدین باور رسیدند که سوسیالیسم پارلمانی از نوع سوسیال دموکراتیک در صحنه سیاست اروپایی دوباره مطرح خواهد شد که پیمان مشترک بین اروپای شرقی و غربی را عرضه خواهد کرد.

اما سوسیال دموکراسی حتی بسیار پیش از سقوط بلوک شوروی رنگ باخته بود. بزرگترین دست‌آورد آن یعنی دولت رفاه، محصول "دوران طلایی" رشد اقتصادی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در ربع قرن پس از جنگ دوم جهانی بود. با کند شدن رشد اقتصادی که در دهه ۷۰ آغاز شد، دولت هایی که به دولت رفاه معروف بودند، بعنوان بخشی از بازسازی عمومی اقتصادیشان، آنرا به عنوان چیزی لوکس بتدریج کنار گذاشتند. برآمدن گلوبالیزاسیون نئولیبرال تمامی رویاهای مربوط به ایجاد جامعه ای عقلایی تر و سوسیال دموکرات را در درون جامعه سرمایه‌داری، پریر کرد. سوسیال دموکراسی بزرگترین شکست اش را پس از انتخاب ۱۹۸۱ میتران بعنوان اولین رئیس جمهور سوسیالیست فرانسه متحمل

شد. میتران کار اداری اش را با برنامه ای برای ملی کردن و بالا بردن تقاضای مؤثر به شیوه ای کنیزی آغاز کرد. اما پس از دو سال از پیگیری این برنامه و مخالفت سرمایه مالی، در اقدامی برای باقی ماندن در قدرت، عقب گرد کرد و دولت سوسیالیستی اش را در بست در اختیار استراتژی نئولیبرال قرار داد. بدین ترتیب، حتی پیش از سقوط دیوار برلین، سوسیال دموکراسی ورشکستگی کامل خود را آشکار کرده بود.

در کشورهای پیرامونی، ناپدید شدن اتحاد شوروی تأثیرات مخربی برجای گذاشت و راههایی را که می توانست به تغییرات سوسیالیستی منجر شود، بست. علیرغم آنکه اتحاد شوروی به جامعه ای محافظه کار و در حال رکود با ساخت طبقاتی منجمدی تبدیل شده بود، اما همچنان بعنوان بخشی از سیاست خارجی اش در جنگ سرد، حمایت هایی هرچند محدود از جنبش های انقلابی و دولت های پیرامونی برای تضعیف سیستم سرمایه‌داری رقیب اش به عمل می آورد. با رفتن شوروی، این جنبش ها و جوامع در جهان سوم خود را بیش از پیش از حمایت خارجی محروم میدیدند و چشم انداز مبارزات رهایی بخش ملی در سراسر جهان تیره تر گشت.

بنابراین، پیروزی سرمایه‌داری در جنگ سرد در دهه ۹۰، هرگونه امکانی را که انقلابات قرن بیستم می توانستند به بدیلی تبدیل شوند از بین برد. نه تنها اتحاد شوروی در جنگ سرد شکست خورده بود، بلکه همه جا اعلام شد که سوسیالیسم بعنوان بدیل واقعی سرمایه‌داری که در عمل به شکست کشیده شده بود، برای همیشه مرده است. از این زمان به بعد، ایدئولوژی حاکم بی وقفه در بلندگوهایش می دمد که سرمایه‌داری تنها بازی در شهر است: بدیلی وجود ندارد و "پایان تاریخ" فرارسیده است.

اما این ادعاها چقدر حقیقت دارند؟ آیا سوسیالیسم واقعاً تجربه شده و به شکست انجامیده؟ و سرمایه‌داری آخرین نقطه و اوج تاریخ جهان است؟

اول آنکه کوبا همچنان پاسخ دندان شکنی به کسانی است که از امید به سوسیالیسم دست شسته اند. و همچنان چون فانوس دریایی ستمبران و بالاتر از همه مردمان تحت ستم امریکای لاتین بر پای خویش ایستاده است. کوبا به عنوان ملتی کوچک و فقیر که پس از فروپاشی اتحاد شوروی مجبور بود تنها با اتکا به منابع بسیار فقیر خود در شرایط خصومت دهشتناک تنها ابر قدرت جهانی به حیات خود ادامه دهد، توانست از خطر بجهد.

ادامه مطلب در صفحه ۱۴

ستون آزاد

جنگ خانمان براندازی که اسرائیل بر لبنان تحمیل نمود کشته‌های بسیار، مجروحین و آوارگان میلیونی و خسارات مالی فراوان به جای گذاشته و حال پایانی موقت یافته است. گفتگوها در مورد این جنگ و عوامل به وجود آورنده و نتایج احتمالی آن در همه جا در جریان است. چند روز پیش نوشته‌ای از "اوری آوئری Uri Avnery" نویسنده اسرائیلی که سالهاست به عنوان یکی از فعالان صلح‌طلب با جریان "گوش شالوم Gush Shalom" فعالیت می‌کند خواندم. می‌دانم که دید او از آنچه که در جهان در کلیت آن و در خاورمیانه به طور اخص می‌گذرد منطبق با دید من نمی‌باشد اما از آنرو که کمتر به برگردان نوشته‌های اسرائیلی‌های مخالف حکومت اشغالگر اسرائیل در این زمینه به فارسی برخورد می‌کنیم بر آن شدم که آنرا ترجمه کرده و در اختیار علاقمندان بگذارم.

نادر ثانی

"هر نسل از اعراب بیش از نسل پیشین از اسرائیل نفرت دارد"
نوشته‌ای از اوری آوئری
برگردان به فارسی: نادر ثانی

"بشر آل‌اسد Bashar al-Assad"، رئیس‌جمهور سوریه، در آخرین سخنرانی خود، سخنانی را به زبان آورده که بسیاری از افراد را عصبانی کرده است، سخنانی که شایسته توجه می‌باشند. او گفته است: "هر نسل از اعراب بیش از نسل پیشین از اسرائیل نفرت دارد". شاید این سخنان بیش از تمامی آنچه که در مورد جنگ دوم لبنان (۱) گفته شده حائز اهمیت باشد.

کینه و تفرق اساسی‌ترین تولید این جنگ است. تصاویر کشته‌شدگان این جنگ و خرابی‌هایی که این جنگ به جای نهاده است به خانه هر عرب و بیش از آن هر مسلمان از اندونزی گرفته تا مراکش، از یمن گرفته تا محله‌های فقیرنشین لندن و برلین راه یافته است. نه تنها یک ساعت، نه تنها یک روز بلکه در خلال ۳۳ روز متوالی، روزی در پی روزی دیگر، ساعتی به دنبال ساعتی دیگر این تصاویر در خانه‌های مسلمانان نقش بسته‌اند. تصاویر پیکرهای در هم‌کوبیده‌شده نوزادان، زنانی که بر خرابه‌های خانه‌هایشان اشک می‌ریزند، بچه‌های اسرائیلی که پیام‌های شادی خود را بر دیواره موشک‌هایی که پس از مدت کوتاهی بر روستاها فرود خواهند آمد می‌نویسند و "اهود اولمر Ehud Olmert" (۲) که همزمان با آنکه صفحه تلویزیون انبوهی از اجساد را نشان می‌دهد از "بااخلاق‌ترین ارتش در تمامی جهان" سخن می‌گوید از جمله اینگونه تصاویر می‌باشند.

اسرائیل نخواست این تصاویر را ببیند و البته باید اضافه کرد که چنین تصاویری به ندرت از تلویزیون ما پخش می‌شدند. البته فراموش نکنیم که ما می‌توانستیم نظاره‌گر این تصاویر از تلویزیون الجزیره و برخی از کانال‌های تلویزیونی غربی باشیم، اما گویا اسرائیلی‌ها بیش از اندازه معقول و سرگرم بررسی خرابی‌هایی بودند که بر سر شهرهای شمالی ما آمده بود. گویا مدت مدیدی است که احساس همدردی و ترحم نسبت به غیریهودیان از اینجا رخت بر بسته است.

اما چشم بستن بر نتایج این جنگ، اشتباهی دهشتناک است. دیدن این نتایج بسیار مهمتر از مستقر شدن چند هزار سرباز اروپایی در نوار مرزی ما با رضایت مهربانانه حزب‌الله لبنان می‌باشد. چشم فرو بستن بر این نتایج دردناک بدون شک کمکی به نسل‌های اسرائیلی حتی زمانی که نام‌هایی چون اولمرت و "هالوتز Halutz" (۳) سالهاست به فراموشی سپرده شده‌اند و حتی زمانی که دیگر کسی حتی "نصرالله Nasrallah" (۴) و نیز نام "امیر پرتز Amir Peretz" (۵) را به یاد نمی‌آورد نخواهد کرد.

برای اینکه بتوانیم مفهوم و اهمیت حرف اسد را درک کنیم باید نگاهی به این معضل در زمینه‌ای تاریخی بیندازیم.

کلیت برنامه عملی صهیونیسم با کاشتن عضوی در بدن یک بشر مقایسه شده است. در چنین زمانی سیستم طبیعی دفاعی بدن در مقابل عضو غریب بر پا خاسته و بدن تمامی توان خود را برای بیرون راندن این عضو به کار می‌گیرد. دکترها در چنین موقعیتی ناچار می‌شوند تا برای مقابله با این بیرون راندن از داروهای بسیار سنگین و

قوی استفاده نمایند. استفاده از این داروها شاید برای مدت بسیار مدیدی، شاید حتی تا از بین رفتن و مرگ کل بدن و از جمله عضو پیوندی ادامه یابد. (البته این مقایسه را باید مانند هر مقایسه دیگری هوشیارانه به کار گرفت چرا که یک مقایسه هر چند که بتواند به ما در درک پدیده‌ها یاری برساند، اما کار دیگری از آن بر نمی‌آید).

جنبش صهیونیست پیکری غریبه را به این کشور که همواره بخشی از محدوده عرب - مسلمان بوده، وارد کرده است. نه تنها ساکنان این کشور، بلکه تمامی منطقه اعراب نهاد صهیونیستی را پس زدند. همزمان استقرار یهودیان در این منطقه ریشه گرفته و به مرور زمان به ملتی که در این کشور ریشه دارد مبدل شده است. در خلال این سالها نیروی دفاعی یهودیان که عضوی پیوندی بوده، در مقابل رانده شدن آن از جانب پیکر کهن رشد کرده است. این مبارزه که در خلال ۱۲۵ سال ادامه داشته، با جایگزینی نسلی به وسیله نسلی دیگر قهرآمیزتر شده است. با این وجود این جنگ آخری فصلی دیگر است.

عینیت تاریخی ما در این مقابله کدام است؟

یک احمق شاید بگوید: وظیفه ما برپاخاستن با استفاده از میزان روزافزونی داروست، دارویی که به وسیله ایالات متحده آمریکا و یهودیان جهان در اختیار ما گذاشته می‌شود. احمق‌ترین‌ها اضافه خواهند کرد: رامچاره‌ای وجود ندارد. این وضع تا ابدیت ادامه خواهد داشت. کاری در مورد این اوضاع به جز دفاع از خود در جنگ پس از جنگ و باز هم پس از جنگ نمی‌توان انجام داد. و جنگ بعدی در پشت در منظر وارد شدن و ایفای نقش است!

یک فرد عاقل اما می‌گوید: عینیت ما باید آنگونه باشد که باعث شود بدن، عضو پیوندی را به‌عنوان یکی از اعضای خود بپذیرد و سیستم دفاعی بدن دیگر با ما به‌عنوان یک دشمن که باید به هر بها که شده از بدن بیرون رانده شود رفتار نکند. و اگر این هدف ما باشد، رسیدن به آن باید در سرلوحه تمامی حرکات ما قرار بگیرد. و این به آن معناست که هر عمل ما باید با توجه به معیار ساده‌ای مورد بررسی قرار گیرد: آیا این عمل در خدمت رسیدن به آن هدف است و یا سد راه رسیدن به آن خواهد شد. توجه به این معیار به ما نشان می‌دهد که جنگ دوم لبنان یک فاجعه بود.

۵۹ سال پیش، دو ماه پیش از آنکه جنگ استقلال ما (۶) در بگیرد، جزوهای تحت عنوان "جنگ یا صلح در منطقه اعراب و یهودیان" به چاپ رساندم. کلمات نخستین این جزوه چنین بود: "زمانیکه پدران صهیونیست ما تصمیم گرفتند که "مکان امنی" را در فلسطین به وجود آورند ناچار بودند تا میان دو راه یکی را انتخاب کنند:

آنها می‌توانستند در غرب آسیا در مقام اروپائینی که آمریکا را به اشغال خود درآوردند، افرادی که خود را مانند نمایندگان راستین نژاد "سفید" می‌دیدند و می‌خواستند تا افراد بومی را مهار نمایند، افرادی مانند اشغالگران اسپانیایی در آمریکای لاتین و استعمارگران انگلوساکسن در آمریکای شمالی درآیند. این درست نقشی بود که جنگ‌افروزان جنگ‌های صلیبی در فلسطین ایفا نمودند.

راه دوم آن بود که آنان خود را مانند ملتی آسیایی که به خانه خود برمی‌گردد، ملتی که خود را به مثابه وارث ارثیه سیاسی و فرهنگی نسل سامی (۷) می‌انگارد و آماده است تا در جنگ منطقه سامی‌نشین‌ها بر علیه استعمارگران اروپایی به مردم این منطقه بپیوندد بیانگاردند."

همانطور که همه می‌دانیم نظام اجتماعی اسرائیل که چند ماه پس از این به وجود آمد، راه نخست را برگزید. این نظام به همکاری با فرانسه استعمارگر پرداخته و تلاش کرد تا به امپراطوری بریتانیا برای بازگشت آن به کانال سوئز یاری برساند و از سال ۱۹۶۷ نقش خواهر کوچک ایالات متحده آمریکا را ایفا می‌کند.

چنین چیزی امر غیرمترقبه‌ای نبود. برعکس، در خلال سال‌ها علائمی وجود داشته که نشان می‌دهند سیستم امنی از پیکر اعراب و مسلمانان شروع به قبول عضو پیوندی کرده. درست به همانگونه که بدن انسان عضوی از بدن آشنایی نزدیک را قبول می‌کند. و آماده است که ما را بپذیرد. از رخدادهای زیر می‌توان به عنوان مصداقی بر این

است. حزب الله یک جنبش اصیل لبنانی است که ریشه‌های عمیق در محافل شیعه این کشور دارد. دولت اسرائیل دارای علایق خاص خود (استمرار اشغال مناطق اشغالی) است و نمی‌خواهد وابستگی کامل به ایالات متحده آمریکا داشته باشد. اما شکی نیست که در این گفته که این جنگ، جنگی بین جانشین‌ها بوده است، واقعیتی نهفته است.

ایالات متحده در تضاد با ایران قرار گرفته چرا که ایران دارای نقشی کلیدی در منطقه‌ای است که دارای مهمترین ذخیره‌های نفتی در سراسر جهان است. مسئله تنها این نیست که ایران خود دارای بخش بزرگی از این ذخائر است، این کشور با ایدئولوژی در هم‌ریزنده اسلامی خود کنترل کامل ایالات متحده آمریکا بر این منطقه را تهدید می‌کند. ذخیره‌های رو به کاهش نفت مسئله هر چه حیاتی‌تری در اقتصاد جهانی شده است. کسی که بتواند نفت را کنترل کند کنترل جهان را در اختیار دارد.

در چنین شرایطی ایالات متحده آمریکا حتی اگر ایران کشوری بود که اندیشه‌های دالائی لاما را سرلوحه حرکات خود کرده بود شروانه به آن حمله‌ور می‌شد. به راستی شباهت‌های تکان‌دهنده‌ای بین جورج دبلیو بوش و محمود احمدی‌نژاد وجود دارد، یکی با مسیح صحبت‌های خصوصی دارد و دیگری رابطه‌ای مستقیم با الله دارد. اما نام نمایشی که شاهد آن هستیم سلطه کامل می‌باشد.

ما چه علاقه‌ای برای بخشی از این درگیری داریم؟ چه علاقه‌ای می‌توانیم داشته باشیم که ما را به عنوان یک وابسته دقیقاً، به عنوان نوکر دست‌به‌سینه بزرگترین دشمن دنیای اسلام در کلیت آن و بخصوص در جهان عرب بشناسند؟

ما می‌خواهیم که صد سال، پانصد سال در اینجا زندگی کنیم. علائق پایه‌ای ملی ما دلالت بر آن دارند که ما دست به سوی ملل عربی که ما را می‌پذیرند دراز کرده و به همراه آنها در ترمیم ناحیه کوشش کنیم. چنین کاری ۵۹ سال پیش واقعیت دارد و در ۵۹ سال آتی نیز واقعیت خواهد داشت. سیاستمداران کوچکی مانند اولمرت، پرتز و هالوتز نمی‌توانند اینگونه بیان‌دیشند. آنها به سختی می‌توانند آنچه را که دورتر از نوک بینی آنان در جریان است ببینند. اما روشنفکرانی که می‌توانند دوراندیش‌تر باشند کجا هستند؟

بشر ال‌اسد شاید یکی از متفکرین بزرگ جهانی نباشد اما آنچه که او بر زبان رانده است باید ما را به اندیشه وادارد.

توضیحات برگرداننده متن:

۱. در اسرائیل به جنگ اخیر لبنان جنگ دوم گفته می‌شود. جنگ اول جنگی بود که در سال ۱۹۸۲ آغاز شده و به کشتارهای وحشیانه در لبنان و اشغال جنوب این کشور به وسیله اسرائیل و نیروهای وابسته به آن در قریب به ده سال منجر شد.

۲. نخست‌وزیر کنونی اسرائیل که پس از آنکه "آریل شارون Ariel Sharon"، به‌وجود آورنده کشتارهای وحشیانه در اردوگاه‌های صبرا و شتیلا، ناچار شد از مقام خود کناره بگیرد به این مقام منصوب گردید.

۳. "دان هالوتز Dan Halutz" ژنرال ایرانی‌ال‌اصل اسرائیلی که پیش از این برای مدت‌ها فرماندهی نیروی هوایی اسرائیل را بر عهده داشت و از روز اول ژوئن سال ۲۰۰۵ به مقام فرمانده کل قوای مسلح اسرائیل منصوب شده است.

۴. "حسن نصرالله Hassan Nasrallah"، رهبر حزب‌الله لبنان که در سال ۱۹۶۰ به دنیا آمده و چندین سال است که در جنوب بیروت و به عنوان رهبر حزب‌الله لبنان یکی از چهره‌های شناخته شده این کشور به شمار می‌آید.

۵. "امیر پرتز Amir Peretz" وزیر دفاع کابینه اهود اولمرت که از ۴ ماه مه ۲۰۰۶ به این مقام منصوب شده است. جالب است بدانید که او در سال ۱۹۵۲ در بوجاد، یکی از شهرهای کوچک مراکش، به دنیا آمده است.

ادامه مطلب در صفحه ۷

مدعا یاد کرد: سفر انور سادات به اورشلیم، امضای قرارداد صلح به وسیله ملک حسین (فردی که از نسل پیامبر اسلام بود) و بیش از همه تصمیم تاریخی یاسر عرفات، رهبر مردم فلسطین، در مورد صلح با اسرائیل. اما پس از هر گام بزرگی به پیش، گامی به عقب از جانب اسرائیل برداشته شده است و چنین امری درست مانند آن است که عضو پیوندی بدنی را که در حال قبول آن است پس بزند و این به آن مفهوم است که عضو یادشده آنقدر به پذیرفته‌شدن خو می‌گیرد که تمام توان خود را به کار می‌برد تا بدن را وادار کند تا آن را پس بزند.

درست با در نظر گرفتن چنین واکنشی است که جهان پیرامون باید سخنان "بشر ال‌اسد" در پایان جنگ اخیر را مورد بررسی قرار دهد.

پس از بر باد رفتن اهدافی که توسط دولت ما برای هر یک از جنگ‌ها گذاشته شده است، اهدافی که تمامی یکی پس از دیگری، بر باد رفته اند، دلیل دیگری به ما عرضه شده است: شنیده‌ایم که این جنگ بخشی از "برخورد تمدنها Clash of Civilisations" (۸) بوده، به مثابه مبارزه بزرگی از جانب دنیای غرب بشمار رفته و ارزش‌های والای آن در مقابل با تاریکی بربرانه دنیای اسلام بوده‌اند.

چنین امری ما را به یاد آنچه که ۱۱۰ سال پیش توسط "تئودور هرتزل Theodor Herzl" (۹) پدر صهیونیسم مدرن در یکی از نخستین اسناد پایه‌ای جنبش صهیونیسم نوشته شد می‌اندازد: "ما در فلسطین دیواری در مقابل آسیا برای اروپا به وجود خواهیم آورد و پیش‌تازانی از تمدن در مقابل بربریت خواهیم شد." اولمرت بدون آنکه بداند همین ورد را هنگامی که جنگ را توجیه می‌کرد تا جورج دبلیو بوش را راضی کند تکرار کرد.

گاهی در ایالات متحده آمریکا این امر اتفاق می‌افتد که کسی شعاری خالی از محتوا، اما راحت‌ال‌هضم به هم می‌بافد، وردی که برای مدتی در مرکز گفتگوی عمومی و رایج در جامعه قرار می‌گیرد. اینگونه به نظر می‌آید که هرچه این شعار احمقانه‌تر باشد، شانس بیشتری برای مطرح شدن در رسانه‌ها و اذهان عمومی خواهد داشت. چنین شعاری محور گفتگوها می‌شود تا شعار عامی‌پسند دیگری مطرح شده و جای آن را بگیرد. یکی از آخرین نمونه‌های چنین شعاری "برخورد تمدنها" است که به وسیله "ساموئل پی هانتینگتون Samuel P. Huntington" (۸) در سال ۱۹۹۳ مطرح شد (و جای شعار "پایان تاریخ" را که تا آن موقع در صدر شعارها قرار داشت گرفت). کدامین برخورد ایده‌ها میان اندونزی مسلمان و شیلی مسیحی وجود دارد؟ کدام نبرد ابدی میان لهستان و مراکش در جریان است؟ آنچه مالزی و کوسوو، دو کشور اسلامی، را متحد می‌کند کدام است؟ و این چه امری است که باعث اتحاد دو کشور مسیحی مانند سوئد و ایتوپیا می‌گردد؟

از کدام رو ایده‌های غرب وال‌اتر از ایده‌های شرق هستند؟ یهودیانی که خطر جان دادن در آتش برپاشیده به وسیله دادگاه‌های تفتیش عقاید مسیحی در اسپانیا را با پوست و گوشت خود احساس می‌کردند با آغوش گرم مسلمانان در امپراطوری عثمانی روبرو شدند. باتمدن‌ترین ملت اروپا به شکلی دمکراتیک آدولف هیتلر را به عنوان رهبر خود انتخاب کرده و بدینگونه نابودشدن میلیون‌ها انسان در اردوگاه‌ها را موجب شدند، بدون آنکه پاپ (رهبر کاتولیک‌های جهان) اعتراضی بکند.

از کدام رو ارزش‌های روحی ایالات متحده، امپراطوری امروز غرب، بالاتر از ارزش‌های موجود در هندوستان و چین، ستارگان در حال صعود شرق، است؟ هانتینگتون خود ناچار به قبول این امر بود: "غرب جهان را نه با ایده‌ها و یا ارزش‌ها و یا مذهب خود، بلکه بیش از اینها با برتری در قهر سازمان‌داده‌شده خود تسخیر کرده است. غربی‌ها در بسیاری از مواقع این واقعیت را فراموش می‌کنند و این در حالی است که غیر غربی‌ها هرگز این واقعیت را به فراموشی نمی‌سپارند." در غرب هم زنان حق رأی را در قرن بیستم به دست آوردند و این تنها در نیمه دوم قرن نوزدهم بود که برده‌داری در غرب ممنوع اعلام شد. و هم‌اکنون در کشور رهبری‌کننده غرب بنیادگرایی در حال رشد است.

به خود بیاییم و ببینیم که در این برخورد داوطلب‌شدن برای سرنیزه سیاسی و نظامی غرب بودن چه سودی برای ما در بر خواهد داشت؟

بدیهتاً واقعیت در تمامی داستان برخورد تمدن‌ها چیزی جز پوششی ایدئولوژیکی بر چیزی که هیچ رابطه‌ای با ایده‌ها و ارزش‌ها ندارد نیست، مسئله قبول بدون چون و چرای سلطه ایالات متحده آمریکا بر منابع جهانی، و به خصوص نفت، است.

بسیاری بر جنگ دوم لبنان نام "جنگ وکالتی War by Proxy" (۱۰) نهاده‌اند. منظور آن است که حزب‌الله نماینده ایران بوده و ما نماینده ایالات متحده آمریکا هستیم. جمهوری اسلامی حامی حزب‌الله بوده و به آن پول و موشک می‌دهد و ایالات متحده آمریکا حامی ما بوده و به ما پول و بمب‌های خوشه‌ای می‌دهد. چنین گفته‌ای اغراق‌آمیز

Evin "Hotel" or Dungeon!

*Translated excerpt
from the current issue's editorial*

The death of Akbar Mohammadi on July 30th at Evin prison and the death of Fiez-alah Mahdavi in Rajae City Prison a short while after drew public attention once again to the horrific conditions within the Islamic Republic (IR) political prison system and its use of savage torture on political prisoners. These two political prisoners died in prison while protesting prison conditions and the regime's treatment while the IR's media apparatus portrays its prisons as "hotels" and its solitary cells as "suites".

Considering the heavy exposure waged to uncover the stories of these deaths, especially abroad, the IR's prison administrators have become panic-stricken and have attempted to divert public opinion from their crimes by fabricating lies. In doing so, for example, they claimed that "Akbar Mohammadi was sent to the prison's clinic to be treated but due to his own insistence was returned to his cell thereupon had heart failure and died. The IR's claims concerning Fiez-alah Mahdavi's death is even more ridiculous. They claim that he hung himself using his own clothes!!

In order to feed their lies to people, the director of Evin prison came up with a

scenario in which the term prisoner is changed into "help-seeker" implying that the prisoners have approached the prison "seeking" "help" for their pain. Then, to tie up this fictitious scenario, Evin dungeon is being called Evin Hotel giving the warden the appearance of a hotel proprietor: "...the help-seekers are considered our guests". Knowing that the existence of solitary cells and the long-term detainment of prisoners in these cells have been exposed in society, he goes on by claiming there are no "solitary cells" in Evin. They are now 12 square meter "personal units" equipped with complete facilities such as "showers, toilets, dining areas and beds".

In respect to the death of Akbar Mohammadi, while knowing that Mohammadi died as the result of mistreatment by Evin's clinic and that reportedly he was beaten with his mouth being taped, the warden states: firstly, "Evin's health and medical department has a 48 bed hospital including two surgery rooms, men's and women's wards, labs, first aid, radiology, ultrasound, emergency, dentistry, physiotherapy... centers." And secondly, "the physical punishment of help-seekers is illegal". Thus, while denying the existence of "physical punishment" of so-called "help-seekers", he calls the guards "psychologists" from the forces of "the early revolutionary days" who were raised "within the heart of the revolution". In other words, the warden

himself must logically be one of the forces of "the early revolutionary days" and must have been raised throughout the bloody and shameful era of the Islamic Republic, i. e., one of those lumpen and criminal elements of the 80s who carried out the merciless genocide of thousands of communists and freedom-loving combatants within IR prisons. It is of no surprise, then, that such ignorant and monstrous individuals would think that they could change the reality of things by changing their names. He even goes on by saying, "we should not speak highly of our hotel, our guests must do so".

The fact of the matter is that despite all of the IR's lies and efforts to portray the regime's dungeons as hotels, the conditions in IR prisons are horrific and inhumane. And the deaths of both Akbar Mohammadi and Fiez-alah Mahdavi are only a glimpse of this reality and the twisted lie of Evin's warden in calling Evin a "hotel" does not change it.

Meanwhile, it is the duty of all genuine revolutionary and militant individuals and organizations to learn about and expose the conditions within IR prisons thus giving voice to the shouts of all those revolutionary and combatants savagely kept in captivity in prisons all across the country. ■

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران
0044 - 7946494034

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England